

God Words Good Understanding via Letter Theory

Iman Mosleh

Abstract:

In this paper i define how holy books have written and how god speaks, i show the evidence of Letter Theory which we had in the article (LetterTheory, Creating and Describing Mathematical Axioms of a System for Letters which Creates Most Simplified Language with Provable Sentences) and i show that Quran use a primary set to expand itself which proves that Quran can has a letter system. I also define programs which theology should follow to define meanings of Quran sentences and to define meanings of its letters.

Notice: The article language is persian.

Author email: iman.mosleh228@gmail.com

حسن فهم سخن خدا

ایمان مصلح

فهرست

مقدمات

ضرورت حسن فهم سخن خدا

چرا آشنایی با متشابهات لازم است

خودآموز قرآن

فصل اول: محکم و متشابه بودن سخن خدا

یک آنچه از قرآن باید بدانید

دو چرا خدا متشابه سخن می گوید

سه آیا تعبیر خواب حقیقت دارد

چهار برزخ چیست

فصل دوم: خودمتمشابهی و دین حق

خودمتمشابهی

علت خودمتمشابهی

دین حق بهترین دین و بهترین شیوه ی اداره ی جهان

معروف و منکر

حکومت های اسلامی یا حق خواه چگونه باید به مردم اسلام یا حق را حمل کنند؟ (ناسخ و منسوخ)

اعمال انسان جزو طبیعت است یا خلاف طبیعت

فصل سوم: توضیح بعضی از سخنان متمشابه قرآن و ائمه (بطن قرآن)

فصل چهارم: اصل اعمال

اصل قتل

اصل عاق والدین

اصل آزاد کردن بنده

اصل حج

اصل دروغ

اصل صله رحم

اصل عورات

اصل لواط

اصل زنا و حرامزادگی

اصل سکر

فصل پنجم: آزمایش ایمان بندگان توسط متشابهات

فصل ششم: عام و خاص

فصل هفتم: نقص و اتمام و جا افتادگی (آیاتی که ناقصش در یک سوره و کاملش در سوره ای دیگر آمده است)

پیش گفتار

اکنون که من این کتاب را می نویسم شاید نظر غالب یا به اصطلاح پارادایم موجود در مورد دین این باشد که دین، وحی، معاد پدیده هایی متافیزیکی از عالم غیب باشند که عقل انسان ممکن است به آن راهی نداشته باشد در حالی که آنچه من به عنوان نویسنده ی این کتاب دریافته ام این است که وحی، معاد و هرچه از مذهب به ما رسیده است پدیده هایی فیزیکی و قابل توضیح در چارچوب علمند حتی اگر ما نپذیریم و باور نداشته باشیم که خدا وجود دارد باور به معاد و حتی وحی مستقل از آن است و با علم قابل توضیح است که معاد آمدنی است حتی بدون اثبات وجود خدا.

این در حالی است که در پارادایم حاضر شاید مردم به این دلیل معاد را قبول دارند که وعده ی کتب آسمانی و خدا می دانند و آن را به متافیزیک نسبت دهند اختلاف آنچه ما در اینجا توضیح می دهیم با آنچه مردم چه بی دینان و چه دینداران هم اکنون از دین می دانند مانند اختلاف فیزیک ارسطویی و فیزیک نیوتونی است که آیزاک نیوتون جاذبه را نیرویی عمومی بین هر دو جسم می دانست اما پیش از او کسانی که دانشمند شناخته می شدند علت سقوط اشیا به سمت زمین را میل ذاتی آن ها به پایین آمدن می دانستند که باوری بی اساس و خرافه ای جهت تو

ضحیح یک پدیده ی ناشناخته بود حال آنکه از اساس بالا و پایینی وجود نداشت و بالا و پایین کاملاً نسبی و در ذهن انسان پدید آمده بود و فیزیک ارسطویی حتی وقتی علم شناخته می شد توضیح واضحات بود زیرا همه می دیدند که اجسام به پایین سقوط می کنند.

هنگامی که آلبرت انیشتین مطرح کرد که جاذبه ناشی از خود جسم نیست این مسئله قوانین فیزیک نیوتونی را تحت تاثیر قرار نداد و ما همچنان می بینیم که قوانین حرکت و جاذبه نیوتون درست و قابل استفاده اند زیرا کشف نیوتون خرافه نبود اما با کشفیات نیوتون فیزیک ارسطویی کاملاً نابود و باطل شد آنچه ما هم اکنون از دین می دانیم و تصور داریم شاید کاملاً به همین اندازه متزلزل و خرافی است اوج این مسئله وقتی مشخص می شود که ما نظریه حروف را شروع می کنیم به توضیح دادن که بستری مانند آنچه ما در جبر مجرد به آن می پردازیم و در صورتی که ثابت کنیم که سیستم حروف ابراهیمی وجود دارد آنگاه توضیح بسیاری از ناشناخته های کتب آسمانی خواهد بود خواننده توجه کند که ما در حال ایجاد یک بستر اثباتی در دین هستیم تا هر خواننده ای اعم از دیندار یا بی دین را قانع کند که آنچه در کتب آسمانی است درست است و خود استفاده از جبر مجرد که یکی از شاخه های ریاضی است و در بیان نظریه حروف از آن استفاده می کنیم توضیحی برای اثبات های ما در سیستم حروف ابراهیمی خواهد بود.

مقدمات

ضرورت حسن فهم سخن خدا

حسن فهم سخن خدا به چند دلیل لازم است: اول آنکه کسی می تواند از سخن خدا تبعیت کند که سخن او را فهم کرده باشد و اگر فهم خوبی نداشته باشد چه بسا به جای اصلاح و عمل نیک عمل فاسد انجام دهد چنانچه در حدیث داریم:

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ وَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِيَّاكَ وَ خَصَلْتَيْنِ فُفِيهِمَا هَلْكَ، مَنْ هَلْكَ إِيَّاكَ أَنْ تُقْتِيَ النَّاسَ بِرَأْيِكَ أَوْ تَدِينَهُ بِمَا لَا تَعْلَمُ.

عبدالرحمن بن حجاج می گوید از امام صادق شنیدم که از دو صفت بپرهیز که یه وسیله ی آنها بود که هلاک شدند؛ بپرهیز از اینکه به مردم بر طبق نظر خود حکم کنی یا ندانسته دینداری کنی

اصول کافی جلد 1 صفحه: 52

چنانچه می بینیم که بسیاری از مسلمانان یهودیان یا پیروان دیگر ادیان هرکدام گمان می کنند

خود بر حقند و سخن خدا را تبعیت می کنند اما جنگ های بین آن ها خود دلیلی بر وجود نداشتن حق بین آن هاست و در بهترین حالت حق فقط با یکی از آن هاست و شما می دانید که عده ای در بدعتند و بدون فهم محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ قرآن را معنی می کنند و در حدیث داریم بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الایمه الاطهار علیهم السلام - مجلد ۲، صفحه ۷۲

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعَةُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَإِنَّ لِمَنْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لُعْنَةُ اللَّهِ.

رسول خدا: وقتی بدعت در امتم ظاهر شد پس عالم باید علمش را ظاهر کند و اگر نکند پس لعنت خدا بر اوست.

در این رابطه باید بگویم که متاسفانه مقصد بیشتر حقیقت طلبان جهنم است زیرا بیشتر افراد در جستجوی حقیقت در آخر باطل را حقیقت تصور می کنند و به راه خطا می روند و فقط عده ی بسیار کمی راه حقیقت طلبی خود را به بهشت ختم می کنند.

دوم آنکه بسیاری از سخنان خدا تودار و دو پهلوست و شاهد این مسئله از کتب آسمانی و صحبت های امامان و پیامبران بسیار به ما رسیده است که برای شما نمونه هایی ان شا الله آورده می شود و نفهمیدن منظور خدا توسط کسانی که علاقمند به اجرای دستورات خدا هستند به جای اصلاح می تواند فساد بسیار کند چنانچه داریم بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الایمه الاطهار علیهم السلام - مجلد ۱، صفحه ۲۰۸

مَنْ عَمِلَ عَلَىٰ غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُقْسِدُهُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ.

سوم آنکه ما منتظر امام زمانیم و برای همراهی او باید بتوانیم سخن او را درک کنیم و حق بودن آن را بدانیم اگر نه چنانچه حضرت موسی بر حضرت خضر خرده می گرفت ما نیز بر او خرده می گیریم و چنانچه حضرت خضر ترجیح داد حضرت موسی را ترک کند و هم نشین او نباشد امام زمان هم غایب بودن از ما را ترجیح می دهد زیرا تحمل همراهی او را نخواهیم داشت و اگر ظهور کند به علت نادانی از او تبعیت نخواهیم کرد چنانچه وقتی معاویه قرآن ها را بر سر نیزه کرد سپاهیان حضرت علی گفتند با قرآن نمی جنگیم و با همین روش ها به سادگی جان امام در خطر خواهد بود بنابراین هرکس خواستار ظهور است باید درک درستی از سخن خدا داشته باشد تا فساد نکند و فریب نخورد در اصل اگر امام زمان تفسیر و توسیع آیات خدا را به همراه داشته باشد و ما منتظر او باشیم آنگاه باید گفت: ما معنا ان نرسل بالایات الا ان کذب بها الاولون یعنی تا وقتی که ما تکذیب امام زمان کنیم خدا او را منع می کند از آمدن حال آیا ما واقعا داریم او را منع می کنیم؟ جواب در این آیه است: بل کذبوا بما لم يحيطوا بعلمه بله اگر ما علم قرآن نداریم در حال تکذیب امام زمانیم و به همین علت خدا او را از آمدن منع می کند.

بنابراین اگر کسی می خواهد آماده سازی برای ظهور کند حداقل می دانیم که باید به کشف و ترویج علم قرآن پردازد زیرا مردم مکذب آند که علمش را ندارند. چه بسا سخنانی از قرآن که چون مردم علمش را ندارند تکذیب می کنند هرچند خود را مومن به قرآن می دانند.

حدس:

همانطور که خدا به پیامبری که نظریه حروف نداند وحی کتابی نازل نمی کند و به کور خواب تصویری نشان نمی دهد ما نیز امام زمان را ظاهر نخواهیم دید الا وقتی که نظریه حروف را برای شناخت درستی از نادرستی سخن او از قرآن در اختیار داشته باشیم.

چرا آشنایی با متشابهات لازم است

متشابهات کاربردهای زیادی دارد که چند نمونه را می گویم که البته دلیل بر آن نیست که تمام کاربرد آن همین است یا به عکس.

اول آنکه سخن خدا و پیامبران و اوصیا متشابه دارد و اگر متشابهات را ندانید آن را ممکن است کج فهم کنید و باعث فساد دین و اعمال شما شود.

دیگر آنکه متشابهات وسیله ی آزمایش خدایند و بازخوری خوب برای آن است که فرد بفهمد آیا واقعا ایمان دارد یا نه.

دیگر آنکه برای فهم تعبیر خواب مانند فهم سخن خدا فهم متشابهات لازم است زیرا خواب صحیح نیز سخن خداست و محکم و متشابه دارد

دیگر آنکه جهان بر پایه ی خودمتشابهی است و فهم متشابهات برای درک درست از جهان و عمل درست و رفتار درست با آن، که همان دین حق است لازم است

دیگر آنکه اعمال محکاماتی دارد و متشابهاتی که اصل اعمال همان محکاماتند که ارزش آن ها نسبت به متشابهات مانند آخرت در برابر دنیایند و اگر متشابهات را ندانید ممکن است اصل اعمال را اشتباها همان متشابهات تلقی کنید مثلا نماز روزه و ... هرکدام اصلی دارد که از نماز و روزه ی ظاهری فضیلتش بسیار بالاتر است همچنین گناهان نیز چنین حالتی دارند مثلا قتل اصلی دارد که گناه کشتن انسان نسبت به آن مانند عذاب دنیا در برابر عذاب آخرت است.

موارد بالا را در متن کتاب ان شاء الله خواهید دید.

خودآموز قرآن

هنگامی که قرآن می خوانی در آن جملاتی شبیه به هم می بینی که ناخودآگاه در ذهن تو تکرار می شوند و تو گمان می کنی که آن جملات تکراری اند وقتی آن جملات را کنار هم می گذاری می بینی که گاهی دقیقاً یکسان نیستند اما از کنار هم قرار دادن آن ها به نتایج جدیدی می رسی به عنوان مثال در حال خواندن سوره ی زمر هستی و این آیه را می خوانی:

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ [۸]

چند آیه بعد با چنین آیه ای که شبیه این آیه است روبرو می شوی که داریم:

فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا تَمَّ إِذَا خَوَّلَاهُ نِعْمَةً مِمَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْنُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ [۴۹]

این یک تدبیر یادآورانه است و ذهن را خود به خود به آیات قبلی برمی گرداند تا آیه ی مشابه را پیدا کند و بعد می بیند که منظور از انداد در آیه ی هشتم همان گفتن جمله ی انما اوتيته على علم در آیه ی چهل و نهم است و اینگونه منظور قرآن را با خود قرآن متوجه می شود بدون آن که کسی راهنمایی او کرده باشد و صرفاً به خاطر تدبیر خودآموزی که در قرآن قرار دارد اگر همینگونه و با خود آموز قرآن دنبال شود به معنای هر حرف قرآن دست یافته می شود و الی آخر؛ تا کسی به معنای جملات کلمات و حروف قرآن دروغ نبندد و نظر خود را بر قرآن تحمیل نکند و همینگونه است سایر کتب آسمانی که خود آموزشان به خواننده مطالب درونشان را می آموزد

فصل اول: محکم و متشابه بودن قرآن

یک آنچه از قرآن باید بدانید

باید توجه کنید که قرآن همواره منظور خود را مستقیم نمی گوید و اگر به ظاهر آن توجه کنید ممکن است به جای هدایت شدن گمراه شوید وقتی منظور مستقیم گفته می شود می گوئیم سخن محکم است و وقتی به جای مستقیم گفتن با مشابهش جایگزین می شود می گوئیم سخن

متشابه است که طبعاً شما با دیدن متشابه نباید آن را منظور خدا برداشت کنید بلکه اگر دقت کنید آن منظور غلط است و اگر آن را دنبال کنید خواهید دید که با سایر سخنان قرآن دچار تناقض می شود چنانچه داریم

سوره آل عمران

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ [7] اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد. بعضی از آیه ها محکمانند، این آیه ها ام کتابند، و بعضی آیه ها متشابهاتند. اما آنها که در دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه جویی و میل به تأویل از متشابهات پیروی می کنند، در حالی که تأویل آن را جز خدای نمی داند. و آنان که قدم در دانش استوار کرده اند می گویند: ما بدان ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست. و جز خردمندان پند نمی گیرند.

(7)

شاهدی دیگر و نمونه ای دیگر از آن که قرآن متشابه سخن می گوید و سبک سخن گفتن خدا با بندگان فرق دارد و در آن نشانه ای آشکار برای شیعیان است صحبتی است از حضرت علی در بحار الانوار در مورد قرآن که در آن داریم

بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الایمه الاطهار علیهم السلام - مجلد ۹۰، صفحه ۹

ثُمَّ أَخْبَرَنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا الْعِلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا لَمْ يُحَوَّلْ قِبَلْتَهُ مِنْ أَوْلٍ مَبْعُوثِهِ فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَ إِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَوْفٌ رَحِيمٌ (صد و چهل و سه بقره) فَسَمَى سُبْحَانَهُ الصَّلَاةَ هَاهُنَا إِيمَانًا وَ هَذَا دَلِيلٌ وَاضِحٌ عَلَى أَنْ كَلَامَ الْبَارِي سُبْحَانَهُ لَا يُشْبِهُ كَلَامَ الْخَلْقِ كَمَا لَا يُشْبِهُ أَفْعَالُهُ أَفْعَالَهُمْ وَ لِهَذِهِ الْعِلَّةِ وَ أَشْبَاهِهَا لَا يَبْلُغُ أَحَدٌ كُنْهَ مَعْنَى حَقِيقَةِ تَفْسِيرِ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ تَأْوِيلِهِ إِلَّا تَبِيَهُ صَ وَ أَوْصِيَاؤُهُ

حضرت علی در اینجا آیه ی صد و چهل و سه بقره را می آورد و بعد می گوید که خدا نماز را در اینجا ایمان نامیده است (ملاحظه می کنید که حتی برای یک ترجمه ی ساده هم ممکن است خواننده ی قرآن به اشتباه برود و برای او معنایی غریب باشد که خدا در سخنش به جای کلمه ی نماز از کلمه ی ایمان استفاده کند) و بعد می گوید این دلیلی واضح است که سخن گفتن خدا شبيه سخن گفتن خلائق نیست چنانچه افعالش هم شبیه افعال آن ها نیست. و این دلیلی دیگر از

سخن حضرت علی است که نشان می دهد قرآن چقدر تودار سخن می گوید و برای بشر فهم منظور از روی عبارات چقدر می تواند غریب باشد آن آیه و ترجمه ای از آن توسط مترجمان چنین است: *سوره البقرة*

وَكذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ [143] آری چنین است که شما را بهترین امتها گردانیدیم تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد. و آن قبله ای را که رو به روی آن می ایستادی دگرگون نکردیم، جز بدان سبب که آنان را که از پیامبر پیروی می کنند از آنان که مخالفت می ورزند بازشناسیم. هر چند که این امر جز بر هدایت یافتگان دشوار می نمود. خدا ایمان شما را تباه نمی کند، او بر مردمان مهربان و بخشاینده است. (143)

حضرت علی در اینجا گفته است که نماز در اینجا ایمان نامیده شده (خدا ایمان شما را تباه نمی کند در اصل در مورد نماز است و به جای ایمان باید گفت نماز برای فهم علت به تفسیر خودم از این آیه مراجعه شود)

البته به علت غریب بودن خیلی از مضامین این احادیث و استدلالات من سعی می کنم تا مقداری از محکم و متشابه قرآن و چگونگی جا به جا شدن کلمات با هم و ... برای شما بگویم تا بهتر به مسئله ایمان بیاورید که کلام خدا چقدر تودار است.

اما اگر می خواهید دلیلی دیگر بیاورم که پایه ی آن مشاهدات شما در هستی باشد و نه روایات، آن این است که خدا می توانست حال که ما را به دنیا آورده با دانایی کامل به دنیا بیاورد اما علم خود را مخفی کرد و ما را نیازمند تلاش کرد و این یعنی خدا اهل مخفی کردن حقیقت نیز هست.

بنابراین وقتی به شما می گویم خدا در کتب آسمانی در پرده سخن گفته و گمراه کننده سخن خود را مخفی کرده و فقط با تلاش می توان فهمید منظورش چه بوده تعجب نکنید و نگوئید این عمل از خدا بعید است زیرا او از اول برنامه اش همین بوده که در پرده علم خود را نگه دارد (همچنین شاید بگوئید خدا اگر در پرده سخن بگوید بندگان گمراه می شوند باید بدانید که خدا را نباید به میل خود تعبیر کنید باید با آنچه هست تفسیر کنید و خدا دنیا را آفریده و با آن بسیاری را گمراه می کند بنابراین خدا اهل گمراه کردن هم هست و نباید گفت نیست زیرا می توانست جلو گمراه شدن بندگان را در دنیا بگیرد اما نگرفت وقتی می گوئید خدا گمراه نمی کند

باید به سوالی که احتمالا همواره در ذهنتان است دقت کنید که چرا خدا ما را از اول به بهشت نبرد و برای آن جوابی ندارید یا چرا ما را از اول علم کل نداد (

در اصل باید بگویم خدا نه تنها در کتب آسمانی اینگونه سخن می گوید بلکه حتی در خواب هم اینگونه به انسان منظور خود را تلقین می کند (چنانچه داریم: امام صادق علیه السلام می فرماید خواب بر سه قسم است اول خواب محکم دوم خواب متشابه سوم احلام واضغات) چنانچه می دانیم که مثلا فرعون به جای آنکه هفت سال قحطی را در خواب ببیند هفت خوشه ی خشک و بار دیگر هفت گاو لاغر را دید اما منظور خدا از این ها هفت سال بود و به جای قحطی، لاغری گاو و خشکی خوشه را دید و به جای حاصلخیزی، چاقی گاو و پرباری خوشه را دید و این خود نمونه ای است که نشان می دهد متشابه سخن گفتن خدا به چه معناست

اضافه بر این نه تنها خدا در قرآن، خواب و کتب آسمانی اینگونه سخن می گوید بلکه امامان و پیامبران نیز این شیوه را به کار برده اند چنانچه امام رضا می فرماید و قال من رد متشابه القرآن إلي محكمه هدي إلي صراط مستقيم ثم قال إن في أخبارنا متشابهات كمتشابه القرآن و محكما كمحكم القرآن فردوا متشابهها إلي محكمها و لاتتبعوا متشابهها دون محكمها فتضلوا

-الاحتجاج على اهل اللجاج

411 صفحه

و حضرت رضا علیه السلام فرموده: هر که متشابهات قرآن را به محکمت آن ارجاع دهد، به راه ر است هدایت شده است. سپس فرمود: در اخبار ما نیز همانند قرآن محکم و متشابه وجود دارد، لذا متشابهات آن را به محکمت آن ارجاع دهید و صرفا به دنبال متشابهات آن نروید که گمراه می شوید.

-احتجاج - ترجمه جعفری

نمونه ی این متشابه سخن گفتن ائمه سخن امام حسین است که داریم ملئت بطونکم من حرام که در ادامه روی آن صحبت می کنیم

تحریف کتب آسمانی شاید معمولا اینگونه نیست که عوض شده باشد بلکه بیشتر سهوی است یعنی برداشت ماست که نوعی تحریف است و نه خود کتاب آنچه با روایت های مختلف از یک موضوع در کتب آسمانی مختلف می آید مانند خواب های شبیهی است که یک فرد در مورد یک موضوع می بیند اما همه ی آن ها یک معنی دارند مانند دو خواب فرعون در قرآن که هر دو یک معنا داشت و حضرت یوسف آن را معنا کرد برای همین اگر

در کتابی آسمانی می خوانیم آدم و حوا اینگونه بودند و در کتاب دیگر طور دیگر می خوانیم نباید اختلاف آن ها را دلیل بر تحریف حداقل یکی از دو کتاب دانست.

اما چاره ی کار چیست از کجا بفهمیم سخنی که خدا می گوید محکم است یا متشابه چاره ی کار توجه به معقات است بدین معنی که هرگاه سخنی از قرآن شنیدید در مورد آن صبر کنید و با آیات دیگر در کنار هم قرار دهید ببینید آیا تناقضی در آنها وجود دارد یا نه. اگر وجود داشته باشد معلوم است منظور را اشتباه فهمیده اید برای روشن تر شدن مطلب برایتان چند مثال می زنم ابتدا از باب شانزدهم روایت متی از سخنان حضرت عیسی:

روزی فریسیان و صدوقیان که سران مذهبی و سیاسی قوم بودند آمدند تا ادعای عیسی را مبنی بر مسیح بودن بیازمایند بدین منظور از او خواستند تا معجزه ای آسمانی بکند.

ایشان را جواب داد که «در وقت عصر می گوئید هوا خوش خواهد بود زیرا آسمان سرخ است.

۳ و صبحگاهان می گوئید امروز هوا بد خواهد شد زیرا که آسمان سرخ و گرفته است. ای ریاکاران می دانید صورت آسمان را تمییز دهید، اما علامات زمانها را نمی توانید!

۴ فرقه شریر زناکار، آیتی می طلبند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد جز آیت یونس نبی.» پس ایشان را رها کرده، روانه شد.

۵ و شاگردانش چون بدان طرف می رفتند، فراموش کردند که نان بردارند.

۶ عیسی ایشان را گفت: «آگاه باشید که از خمیرمایه فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید!

۷ پس ایشان در خودتفکر نموده، گفتند: «از آن است که نان برداشته ایم.

۸ عیسی این را درک نموده، بدیشان گفت: «ای سست ایمانان، چرا در خود تفکرمی کنید از آنجهت که نان نیاورده اید؟

۹ آیا هنوز نفهمیده و یاد نیاورده اید آن پنج نان و پنج هزار نفر و چند سبدی را که برداشتید؟

۱۰ و نه آن هفت نان و چهار هزار نفر و چند زنبیلی را که برداشتید؟

۱۱ پس چرا نفهمیدید که درباره نان شما را نگفتم که از خمیرمایه فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید؟

۱۲ آنگاه دریافتند که نه از خمیرمایه نان بلکه از تعلیم فریسیان و صدوقیان حکم به احتیاط فرموده است

می بینید، حتی با اینکه حضرت عیسی این سخن را که از خمیر مایه ی فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید را هنگامی گفت که حواریون احساس گرسنگی می کردند و به فکر نان خوردن بودند اما منظورش نان خوردن نبود (پس به شان نزول هم حجیتی ندهید مگر آنکه خود پیامبران یا امامان آن را محکم بگویند). بلکه سخنی متشابه گفت و منظورش سخنان آن ها و تعلیمات غلطشان بود و نشانه ی آن را این مسئله مطرح کرد که به نان دادن به آن ها بارها با معجزه و ... اقدام کرده است پس غصه ی نان خوردن آن ها را نخورده بلکه باید فهمید منظور چیز دیگری است.

اما چون این مسئله از انجیل است و شما ایتام آل محمد ممکن است سندیت آن را به تبع بعضی از امامان گمراه کننده قبول نداشته باشید مثالی از سخنان امامان را هم برایتان می زنم تا دلتان به صحیح بودن این نکته آرام گیرد:

و في رواية أخرى أن الصادق ع قال لأبي حنيفة لما دخل عليه من أنت قال أبوحنيفة قال ع مفتي أهل العراق قال نعم قال بما تفتيهم قال بكتاب الله قال ع وإنك لعالم بكتاب الله ناسخه ومنسوخه ومحكمه ومتشابهه قال نعم قال فأخبرني عن قول الله عز وجل وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِيٍّ وَأَيَّامًا آمِنِينَ أي موضع هو قال أبوحنيفة هو ما بين مكة والمدينة فالتفت أبو عبد الله إلي جلسائه و قال نشدتكم بالله هل تسرون بين مكة والمدينة و لاتأمنون علي دمائكم من القتل و عا ي أموالكم من السرقة فقالوا اللهم نعم فقال أبو عبد الله ويحك يا أباحنيفة إن الله لا يقول إلا حقا أخبرني عن قول الله عز وجل و من دخله كان آمنا أي موضع هو قال ذلك بيت الله الحرام فالتفت أبو عبد الله إلي جلسائه و قال نشدتكم بالله هل تعلمون أن عبد الله بن الزبير وسعيد بن جبيرة دخلاه فلم يأمنوا القتل قالوا اللهم نعم فقال أبو عبد الله ع ويحك يا أباحنيفة إن الله لا يقول إلا حقا الا احتجاج على أهل اللجاج [صفحه 361]

و در روایتی دیگر نقل است که امام صادق علیه السلام در بدء ورود أبو حنیفه بدو فرمود: تو کیستی؟ گفت: أبو حنیفه. فرمود: همان مفتی أهل عراق؟ گفت: آری. فرمود: با چه چیزی به مردم فتوا می دهی؟ گفت: با قرآن. فرمود: آیا به تمام قرآن از ناسخ و منسوخ تا محکم و متشابه آن عالمی؟ گفت: آری. فرمود: مراد خداوند در آیه: «و در آنها آمد و شد را به اندازه کردیم [و گفتیم:] در آنها شبها و روزها ایمن و بی بیم رفت و آمد کنید- سبأ: 18»، کدام موضع است؟ أبو حنیفه گفت: آن میان مکه و مدینه است، با این جواب امام صادق علیه السلام روی به جانب أهل مجلس کرده و فرمود: شما را به خدا قسم آیا تا حال شده که میان مکه و مدینه سیر کنید و بر جان و اموال خود در امان باشید؟ همگی گفتند: نه، بخدا همین است که شما می فرمایید. پس امام علیه السلام فرمود: وای بر تو ای أبو حنیفه، خداوند جز حق را نگوید، بگو ببینم مراد خداوند در آیه: «و هر که در آن درآید ایمن است- آل عمران: 97» کدام مکان است؟ گفت: آن بیت الله الحرام است

ت. امام علیه السلام روی به جانب اهل مجلس کرده و فرمود: شما را بخدا قسم مگر عبد الله بن زبیر و سعید بن جبیر با داخل شدن به بیت الله الحرام از قتل محفوظ ماندند؟ همگی گفتند: بخدا همین طور است که شما می گویید. فرمود: وای بر تو ای ابو حنیفه، خداوند جز حق نگوید. احتجاج، ج 2، ص: 272

خواننده حتما به آیاتی که امام صادق در مورد آن ها از ابو حنیفه سوال کرد مراجعه کند زیرا فقط ابوحنیفه نیست که به این خطا دچار است و اگر شما هم بخوانید شاید متعجب شوید که امام صادق حرف ابوحنیفه را انکار کرده است و نظر شما هم همان نظر ابوحنیفه باشد در حالی که نظر ابو حنیفه دارای تناقض با عالم واقع است و منظور ظاهری قرآن غلط است و منظور چیز دیگری است (آیه ی هفت آل عمران را به یاد آورید)

اما محکم ترین دلیل تناقض ظاهری قرآن در مورد دو آیه است که در آنها داریم ان عبادی لیس لک علیهم سلطان و آن دو آیه چنین است:

سوره ی حجر

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ [42] تو را بر بندگان من تسلطی نیست، مگر بر آن گمراهانی که تو را پیروی کنند. (42)

سوره الإسراء

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا [65] تو را بر بندگان من هیچ تسلطی نباشد و پروردگار تو برای نگهبانیشان کافی است. (65)

در این دو آیه یکبار گفته شده که تو بر بندگان سلطان نداری و بار دیگر گفته شده تو بر بندگان سلطان نداری مگر بر کسانی از غاوین که از تو تبعیت می کنند. مشاهده می شود که اگر نص قرآن همواره بیان کننده ی منظور خدا باشد این دو آیه با هم دارای تناقض خواهند بود و این دلیلی واضح برای مسلمانان است که نص قرآن همواره حجت نیست و از این نمونه ها بسیار است. که البته از این که منظور از این دو آیه چیست فعلا صرف نظر می کنیم و برای ایمان بیشتر شما به متشابه بودن قرآن باز هم مثال می آوریم.

(اگر در ظاهر قرآن تناقض نبود هرکس هر حرفی را می توانست به آن نسبت دهد اما ظاهر متناقض آن مدام مردم را از برداشتشان منع می کند تا در آخر فقط یک راه برای توجیح تناقضات می ماند که همان راه درست است)

حال یکبار این دو آیه را نگاه کنید که امام صادق در مورد موضع آن از ابو حنیفه سوال کرد و او جواب داد مقصود بیت الله الحرام است

سوره آل عمران

إِنَّ أَوْلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ [96] نخستین خانه ای که برای مردم بنا شده همان است که در مکه است. خانه ای که جهانیان را سبب برکت و هدایت است. (96)

فیه آیات بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ [97] در آنجاست آیات روشن و مقام ابراهیم. و هر که بدان داخل شود ایمن است. برای خدا، حج آن خانه بر کسانی که قدرت رفتن به آن را داشته باشند واجب است. و هر که راه کفر پیش گیرد، بداند که خدا از جهانیان بی نیاز است. (97)

می بینید که با اینکه ظاهر آیه منظور را خانه ی خدا در مکه ممکن است به ذهن شما متبادر کند اما طبق گفته ی امام صادق منظور مکه نیست و چیز دیگری است حتی ائمه ی فرق اسلامی از جمله خود شیعه که امامان را قبول دارد ممکن است در این موارد به خطا رفته باشند که شما ایتام آل محمد لازم است در مورد فهم منظور قرآن بیشتر دقت کنید در این مورد باز می بینید که امام صادق منظور ظاهری را با واقعیت تطابق می دهد تا تناقضش را آشکار کند مثلاً می گوید اگر منظور از حرم امن کعبه است پس چرا در آن از قتل ایمن نیستید؟ و اینگونه معلوم می شود منظور چیز دیگری است. اینها همه دلایل واضحی از قرآن انجیل و حدیث برای مسلمانان مسیحیان و شیعیان بر آن است که سبک سخن گفتن خدا با سبک سخن گفتن بشر متفاوت است و صریح سخنان خدا و پیامبران و خلفای خدا ممکن است منظور نباشد. شما ایتام آل محمد را پرهیز می دهم که به جای رجوع به امامان خود به امامان گمراه کننده که منظور خدا را نمی فهمند رجوع کنید که آنگاه دیگر ایتام آل محمد نیستید بلکه پسران امامان گمراه کننده اید. آیا این مطلب برای شما کافی نیست که آنان نمی فهمند الا هنگامی که به آن ها توضیح دهند و قرآن می گوید:

سوره یونس

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ [35] بگو: آیا از این بتان شما کسی هست که به حق راه نماید؟ بگو: خدا به حق راه می نماید. آیا آن که به حق راه می نماید به متابعت سزاوارتر است یا آن که به حق راه نمی نماید و خود نیز نیازمند هدایت است؟ شما را چه می شود؟

چگونه حکم می کنید؟

در بحار الانوار در پایان روایت مربوط به مباحثه ی ابوحنیفه و امام صادق اینگونه آمده است:

قَأْتَتِ الَّذِي تَقُولُ سَأَنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ قَالَ إِذَا سئِلْتَ فَمَا تَصْنَعُ قَالَ أَجِيبُ عَنِ الْكِتَابِ أَوْ السُّنَّةِ أَوْ الْإِجْتِهَادِ قَالَ إِذَا اجْتَهَدْتَ مِنْ رَأْيِكَ وَجَبَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ قَبُولُهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ وَكَذَلِكَ وَجَبَ قَبُولُ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فَكَأْتِكَ قُلْتَ سَأَنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى.

(از قول امام صادق به ابوحنیفه): پس تو کسی هستی که می گویی من هم مانند آنچه خدا نازل کرده نازل می کنم گفت: پناه می برم به خدا از این گفته. گفت: وقتی از تو سوال می کنند چکار می کنی؟ گفت: از کتاب یا سنت یا اجتهاد جواب می دهم گفت: وقتی از نظرت اجتهاد می دهی قبول کردنش بر مسلمانان واجب است؟ گفت بله گفت و این چنین قبول آنچه خدا نازل کرده واجب است پس انگار که می گویی من هم مانند آنچه خدا نازل کرده نازل می کنم.

از این نمونه ها بسیار است و من برای شما مقداری را معلوم می کنم و به شما نشان می دهم که اصل بعضی از اعمالی که خدا بر شما واجب ساخته چیست هر کس گمان کند منظور از حرم امن خدا کعبه است بعید هم نیست که حج را حج آن خانه بداند در حالی که اصل منظور خدا چیز دیگری است و حج خانه ی کعبه متشابه با آن پدید آمده است و به علت حرمت آن بود که حج خانه ی کعبه هم واجب شد من این ها را به شما می گویم اما هیچکدام از سخنان و اشکارسازی های من به اندازه ی این سخن که می گویم از امامان گمراه کننده دوری کنید و به امام منصوب خدا مراجعه کنید و پیگیر پیدا کردن او باشید ارزشی ندارد و ارزش تمام سخنان من در برابر این سخن مانند ارزش سایر واجبات در برابر ولایت است زیرا هرچند سعی کنم شما را مقداری از گمراهی برهانم اما شما از گمراهی ایمن نمی شوید الا به شناخت و بازگشت به امام غائب و آنچه می گویم فقط نشانه هایی است تا ثابت کنم چه کسانی امامان گمراهند و شما را به وسیله ی دور کردن از آن ها به ولایت باز گردانم. البته شما نباید در این مورد خیره سر باشید هرچند که امامان گمراه شایسته ی سرپرستی آل محمد نیستند اما بسیاری از آن ها ممکن است نقل کنندگان احادیث و روایات امامان و پیامبران باشند و شما توسط آن ها می توانید با نظرات ائمه و پیامبران در مورد مسائلی مانند ظاهر احکام مانند نماز روزه حج و ... به اندازه ای آشنا شوید اما من شما را پرهیز می دهم که گمان کنید با انجام عبادات ظاهریتان تکالیف خود را انجام داده اید

برای دیدن یک نمونه ی دیگر از تناقضات ظاهری می توانید به آیات هفتاد و هشت و هفتاد و نه نساء مراجعه کنید که در آن بدی ها (سیئات) یکبار از جانب خدا خوانده شده و در آیه ی بعد از جانب خود انسان خوانده شده.

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِيبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا [78] هر جا که باشید ولو در حصارهای سخت استوار، مرگ شما را درمی یابد. و اگر خیری به آنها رسد می گویند که از جانب خدا بود و اگر شری به آنها رسد می گویند که از جانب تو بود. بگو: همه از جانب خداست. چه بر سر این قوم آمده است که هیچ سخنی را نمی فهمند؟ (78)

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا [79] هر خیری که به تو رسد از جانب خداست و هر شری که به تو رسد از جانب خود تو است. تو را به رسالت به سوی مردم فرستادیم و خدا به شهادت کافی است.

دو چرا خدا متشابه سخن می گوید

انسان درک درستی از بسیاری از محکّمات ندارد و برای همین خدا چیزهایی متشابه با آن ها (مشابه آن ها) را آفریده تا با دیدن آن ها درک آن محکّمات راحت تر شود مثلاً انسان خدا را نمی شناسد اما خدا با خلاق خود به سمت خود اشاره می کند همین گونه است که بسیاری از امور که درک آن ها برای انسان مشکل است خدا نمونه هایی شبیه با آن ها در دنیا خلق کرده تا انسان از طریق آن ها به آنچه درکش مشکل است بهتر پی ببرد. پدیده های اخروی و آسمانی که انسان ها در دنیای زمینی خود کمتر با آن ها سر و کار دارند و در راس آن ها شناخت خدا سخت و یا حتی غیر ممکن بود اگر خدا چیزی متشابه با آن پدید نمی آورد تا ما با چگونگی عملکرد پدیده های سماوی آشنا شویم. برای همین خدا متشابهات را آفرید تا مورد شناخت انسان قرار گیرند و با آن ها برای مردم مثال زد تا به امور آسمان راهنمایی شوند به همین دلیل خدا و پیامبران با هر کس به آنچه که آن را می شناسند با آن ها سخن می گوید چنانچه امامان بسیار گوشزد کرده اند با مردم به آنچه می شناسند صحبت کنید نه آنچه نمی شناسند چنانچه داریم بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الایمه الاطهار علیهم السلام - مجلد ۲، صفحه ۶۶

حَدَّثَ النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ وَاتْرَكَهُمْ مِمَّا لَا يَعْرِفُونَ

با مردم با آنچه می شناسند صحبت کن و پرهیز کن از آنچه نمی شناسند.

و یا آنکه داریم

بخشی از آیه چهار سوره ابراهیم

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ هَيْجِ پیامبری را جز به زبان مردمش نفرستادیم

(بعضی مردم سر و کارشان با جنگ و دعواست و ادبیاتی که خدا دین خود را به آن ها نازل می کند همین گونه است و بعضی با صلح و صفا و ادبیات خدا برای آنان تغییر می کند زیرا خدا هر قومی را با آنچه سر و کار دارند و می شناسند خطاب می کند و اگر با آنچه که نمی شناسند صحبت کند متوجه منظور او نمی شوند)

اگر می خواهید چیزی بگویم تا دل شما به آن آرام گیرد که سبک سخن گفتن خدا اینگونه است به آن نگاه کنید که با اینکه خواب درست الهام خداست (دقت کنید که به خواب های حضرت یوسف فرعون مصر و دو همنشین زندانی حضرت یوسف) اما به زبان خودشان است مثلا آیا دیده اید یا حتی گمان می کنید که کور مادرزاد خواب تصویری ببیند؟ بلکه هرکس خوابش در قالب چیزهایی به او نمایش داده می شود که دیده است و به آن ها توجه نشان داده است زیرا خدا با آنچه می شناسید با شما سخن می گوید نه با آنچه نمی شناسید اما این دلیل بر آن نیست که اگر شما هفت گاو لاغر را دیدید منظور خدا از آنچه به شما نشان داده است همان هفت گاو لاغر باشد بلکه ممکن است منظور خدا مثلا هفت سال قحطی باشد که چون شما قحطی را به صورت لاغری می شناسید و در نظر شما تصور قحطی سخت است و تصور لاغری، که ناشی از قحطی است راحت است پس خدا به جای آنکه به شما خود قحطی را نشان دهد لاغری را نشان داده و به زبان خودتان با شما سخن گفته و یا آنکه اگر خدا بخواهد خود را در خواب به شما نشان دهد چگونه نشان دهد که شما آن را بشناسید؟ زیرا خدا قابل درک نیست اما اگر تصور شما از خدا آن باشد که خدا مانند نور هدایت بخش است ممکن است وقتی خدا بخواهد توجه شما را در خواب به خود جلب کند نور را به شما نشان دهد و منظور از آن نور خدا باشد به خاطر همین درک مشکل محکومات است که خدا بعضا از تشابهات به جای آن ها استفاده می کند و برای همین هاست که کتب آسمانی به زبان قوم ها نازل می شود. پر واضح است که اگر خدا آیه ای را مثلا وقتی نازل کند که کشاورزی در حال آبیاری زمینش باشد و آیه آن باشد که ای کشاورزان گیاهان کم آب را آب دهید تا خشک نشوند اینک خدا این آیه را زمانی نازل کرده که کشاورزان مشغول آبیاری زمین بوده اند دلیلی نیست بر اینکه منظور خدا آن است که گیاه کم آب را آب دهید بلکه ممکن است منظور طعام دادن به فقرا باشد که چون ذهن کشاورزان معطوف آبیاری شده خدا موقعیت را برای گفتن سخنی متشابه با عمل آبیاری آنها مناسب دیده نمونه ی این مسئله همان روایت از حضرت عیسی است که در آن داشتیم که وقتی حواریون حواسشان به نان بود حضرت عیسی گفت از نان فریسیان بپرهیزید و منظورش نان نبود بلکه سخنان و تعالیم غلطشان بود. یا آنکه در سوره ی شعراء داریم که فرعون به حضرت موسی می گوید:

قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ [18] گفت: آیا به هنگام کودکی نزد خود پرورش ندادیم و تو چند سال از عمرت را در میان ما نگذاریدی؟ (18)

وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ [19] و آن کار را که از تو سرزد مرتکب نشدی؟ پس تو کافر نعمتی. (19)

و حضرت موسی جواب می دهد:

قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ [20] گفت: آن وقت که چنان کردم از گمراهان بودم. (20)

باید دقت کنید که فرعون کافر را به معنای کافر از درگاه خدا نمی داند چنانچه می دانیم او خود کافر است بلکه ظاهرا منظورش کافر از درگاه خودش است و کفران نعمت هایی که به حضرت موسی داده و ظاهرا حضرت موسی هم در جواب می گوید بلکه من اصلا از تو نعمتی دریافت نکرده ام که بخواهم آن را کفران کنم و از درگاهت ضال و گمراه بوده ام نه آنکه بگوییم منظور حضرت موسی از ضال، گمراه از درگاه خداست بلکه فرعون یادآور شده که ما تو را به عنوان فرزند گرفتیم و تو نعمت ما را کفران کردی اما حضرت موسی به زبان خود او جواب می دهد که من از درگاه تو ضال و گم بودم و اصلا نعمتی دریافت نکردم که بخواهم کفران کنم چنانچه می دانیم خدا شیر دایگان فرعون را بر او حرام کرد و حضرت موسی با شیر مادرش بزرگ شد. همین گونه است که پیامبران با زبان خود مردم با آن ها سخن می گویند. و آنکه مردم گمان می کنند اینکه خدا به زبان مردم حرف می زند به این معناست که مثلا اعراب چون عربند معنای قرآن را می فهمند گمانی غلط است بلکه این سخن به این معناست که خدا گاهی منظورهای اصلی خود را حذف می کند و به جای آن چیزی متشابه با آن را می آورد و هر کس پیرو متشابهات شود که منظور خدا نیست خود را گمراه کرده و هر کس گمان کند چون عربی می داند منظور خدا را می فهمد اشتباه می کند زیرا باید دقت کند که آیا منظور خدا همان است که گفته یا منظور اصلی چیزی نیست که گفته شده بلکه چیزی مشابه آن است. به این دلیل پیروی از متشابهاتی که به جای منظورهای اصلی خدا نشسته اند غلط است چنانچه داریم

سوره آل عمران

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ [7] اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد. بعضی از آیه ها محکماتند، این آیه ها ام کتابند، و بعضی آیه ها متشابهاتند. اما

آنها که در دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه جویی و میل به تأویل از تشابهات پیروی می کنند، در حالی که تأویل آن را جز خدای نمی داند. و آنان که قدم در دانش استوار کرده اند می گویند: ما بدان ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست. و جز خردمندان پند نمی گیرند.

(7)

همه ی ما می دانیم خدا جسم نیست و تعلقات مادی ندارد اما قرآن می گوید الله نور السماوات و الارض (سی و پنج نور) که یعنی خدا نور آسمان ها و زمین است. این جمله ی قرآن است اما همه ی ما می دانیم خدا نور نیست که این خود دلیلی دیگر است که ما قبول داریم قرآن بعضی وقت ها منظور خود را غیر مستقیم می گوید و صریح آیات آن حجت نیست اگر نه باید پذیرفت که خدا نور است و در نتیجه مادی است که این خود خلاف توحید است و شرک به خداست.

پس اینکه خدا هر رسولی را به زبان قومش می فرستد خود نشانه ی متشابه بودن سخن پیامبران و کتب آسمانی است.

و اینگونه است که خدا متشابه سخن می گوید تا مردم محکم را بهتر درک کند.

قرآن مثل خوابی است که حضرت محمد برای خود و امتش دیده است برای همین اگر در نظر حضرت محمد اعراب نماز را به منزله ی ایمنی از آتش جهنم می بیند خدا به جای نماز ایمنی را در قرآن می آورد زیرا درک حضرت محمد در آن مورد از نماز ایمنی است.

کتاب های آسمانی ظاهرش نشان دهنده ی فرهنگ مردمی است که بر آن ها نازل شده و باطنشان که همه با هم یکسان است همان سخن خداست

اما برای دانستن معنی حقیقی قرآن باید چه کنیم راه آن شناخت سطح رابطه است

relation level سطح رابطه:

برای فهم قرآن نیازمند شناخت مبحثی به نام سطح رابطه ایم

مثلا وقتی داریم زنان پیامبر مادر مومنانند اگر این در مورد وحی است پس زنان پیامبر هم باید در سطح رابطه ما که وحی است تعبیر شوند که یعنی بین زنان پیامبر و تشابهاتش که امامان و ... هستند باید دید کدام یک در سطح رابطه وحی هستند آنگاه همان منظور خدا خواهد بود که در اینجا برای وحی امام در سطح رابطه وحی است و نه همسر پیامبر اگر سطح رابطه فرزند بود آنگاه همسران پیامبر منظور بودند

به بیان دیگر شما نمی توانید دو المنت از دو سطح متفاوت را در یک رابطه مستقیم وارد کنید و

برای آن معادله صفر در نظر بگیرید.

سه_ آیا تعبیر خواب حقیقت دارد؟

باید دانست امام جعفر صادق خواب را یکی از هفتاد جزء نبوت می داند (بحارالانوار
الجامعه لدرر اخبار الایمه الاطهار علیهم السلام - مجلد ۵۸، صفحه ۱۶۷

وَإِنَّ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةَ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوءَةِ)

و همچنین اگر می خواهید چیزی بگویم که دلیل واضحی بر درستی تعبیر خواب باشد آن است که شده است که خوابی دیده اید که عین آن برای شما اتفاق می افتد این همان و حی خداست و پیش بینی ای که ذهن شما از آینده دریافت می کند همچنین این مسئله نشان دهنده ی پیش بینی پذیری آینده توسط مغز است شما نمی توانید این اثبات را از پیش بزنی پذیری آینده رد کنید چون آن را به چشم خود دیده اید و پیش خودتان مسلم است. وقتی ما ذهنمان را قبل از خواب از فکر کردن به مسائل هرزه و ... پاک می کنیم ذهنمان توان آنالیز وقایع موجود و پیش بینی آینده توسط آن ها را پیدا می کند و هرگاه ما تصمیمی داشته باشیم با اطلاعاتی که مغزمان دارد آن را آنالیز می کند که در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد همه ی این پیش بینی پذیری ها به علت نظام بسط یافته از یک الگویی جهان است که آینده را بر اساس الگوهای گذشته بسط می دهد مغز ما صرفا همان اطلاعاتی را که دریافت کرده آنالیز می کند و بنابراین ما بسیاری از خواب هایمان را در قالب نمادین می بینیم و نیاز به تعبیر دارند زیرا از اول اطلاعاتی که به مغزمان داده ایم در قالب نمادها بوده و مغز هم همان ها را بسط می دهد و آینده ایشان را پیش بینی می کند. زیرا آینده با نظم خاص رشد می کند و مغز آن را می داند و آن همان الگوی معروف و اولیه ی جهان است که جهان از آن بسط یافت. بعضی از خواب ها یا شاید همه ی آن ها (نمی دانم) مشروط اتفاق می افتند به این معنی که بر اساس تصمیمات شما آینده در خواب شما به نمایش درمی آید بنابراین مانند وقتی که صحنه ای تکراری که احساس می کنید آن را قبلا در جایی از زندگیتان دیده اید را می بینید و بعد می پرید وسط واقعه و می گویند من این صحنه ها را قبلا دیده ام روند قطع می شود تغییر تصمیمات روتین شما آینده ای که خواب آورده بود را می تواند تغییر دهد آنچه احتمالا گریز ناپذیر است واکنش یکسان طبیعت واحد به عمل واحد شماست یعنی اگر تصمیمب را که گرفته اید و خواب

آینده ی آن را نمودار کرده تغییر ندهید خواب قطعا همانگونه که بوده تعبیر می شود که البته من نمی دانم در خواب آینده ی دعاها ی افراد دیگر و تغییر تصمیمات آن ها هم لحاظ می شود یا نه.

فصل دوم: خودمتشابهی و دین حق

خودمتشابهی

ابتدا باید بگویم که خود متشابهی چیست، مقداری در مورد متشابه بودن از قبل توضیح داده ایم و اگر بخواهم بگویم خود متشابهی چیست باید بگویم وقتی الگوی اجزای یک جسم مشابه و متشابه با الگوی کلی آن جسم باشد آن جسم را خودمتشابه می نامیم به این معنا که اجزای خودش با خودش مشابه است مثلا به منظومه ی شمسی نگاه کنید تنها در این منظومه نیست که سیارات گرد خورشید می گردند بلکه مشابه همین الگو خود منظومه ی شمسی هم در مداری بزرگتر به دور مرکز کهکشان می گردد و در اجزای ریز جهان نیز الکترون ها مانند سیارات به دور مرکز اتم می گردند و همان الگویی که در کلیت جهان وجود دارد در جزئیات آن هم وجود دارد به این ترتیب جهان پدیده ای است خودمتشابه. (برای شناخت بهتر از چیستی خودمتشابهی رجوع کنید به کارهای بئونی مندلبرو ریاضیدان فرانسوی)

ما ذات خدا را نمی شناسیم اما عمل او را دیده ایم و از الگوی آن تمام جهان بسط یافت پس خدا خلق اول را که خلق کرد نورانی آفرید زیرا خدا می خواست خلقتش را هدایت کند بنابراین نورانیت و هدایت بخشی از اعمال خدا بود که در سایر مخلوقات نیز بسط پیدا کرد زیرا جهان الگویی نداشت و خدا از الگوی خود جهان را خلق کرد و الگوی خدا همان تصمیمات و اراده های خداست پس همان یک الگو در تمام جهان بسط پیدا کرد زیرا هر خلق جدید یا از الگوی خدا آفریده می شد یا از الگوی سایر خلایق که آن ها هم از خدا بود و اینگونه بود که جهان خود متشابه شد. در مرکز هر منظومه چیزی است که نماد خداست و سایر اجزای منظومه را به سمت خود هدایت می کند چنانچه خدا اینگونه عمل می کند مانند خورشید در منظومه ی شمسی و در گرد آن چیزی است که سایرین را هدایت می کند به مرکز منظومه مانند ماه و سایر سیارات و قمرها و این خود اثبات نبوت است و اینکه اولین خلق خدا پیامبر بوده است و از همین الگو اولین انسان پیامبر بود که حضرت آدم بود. چنانچه هلال ماه جهت خورشید را مشخص می کند و پیامبر نیز راه درست را. به سبب این الگو برداری ها جهان خود متشابه شد و آنچه ما می گوئیم نیز بر پایه ی همین الگوست و جهان و آسمان ها و زمین گواه سخنی است که ما می

گوییم و اثبات درستی آن است.

و چگونه می توان قیامت را رد کرد در حالی که جهان موجود نبود و موجود شد پس همان گونه که از اول به وجود آمد چه به تصادف و چه به غیر از تصادف باز این احتمال وجود دارد که همان علل اولیه باعث احیای آن شود و اگر اثبات آن را بخواهی به چرخش جهان نگاه کن که چرخش زمین به دور خود یک دوره ی مرگ و زندگی شامل شب و روز تولید می کند. درشب، مرگ(خواب) غالب است و در روز، زندگی(بیداری) . و چرخش زمین به دور خورشید نیمه ی اول سال را گرم و نیمه ی دوم آن را سرد می کند. در وقت گرما زمین زنده (سبز) است و در وقت سرما می میرد (خشک می شود). و چرخش منظومه به دور کهکشان که به علت زمان بر بودن آن دوره های بزرگتری پدید می آورد که شامل مرگ و زندگی بزرگتر و قوی تری است مانند یخبندان های منقرض کننده ی موجودات (عصرهای یخبندان) و گرماهای به وجود آورنده ی موجودات جدید. و اگر این چرخش ها و مدارها را دنبال کنی، به علت خود متشابهی جهان می فهمی که چرخش بزرگتری وجود دارد که در آن همه ی جهان می میرد و دوباره از اول ایجاد می شود و این همان اثبات قیامت است. اما قیامت هست و اما آنکه با چه حالتی زنده خواهید شد و در آفرینش بعدی آیا در راحتی خواهید بود یا ناراحتی پس باید به درختان نگاه کنی که با همان خشکی و تری و اندازه ای در بهار دوباره زنده می شوند که در پاییز مرده بودند و کسی انتظار ندارد درختی که در پاییز خشک بوده یا کوتاه بوده در بهار بلند باشد یا تر باشد و این یعنی با همان دینی به آخرت می آیی که با آن از دنیا رفته ای؛ هرچند که دنیا بر اساس حق نمی چرخد اما طبیعت مدام در حال امر به معروف و نهی از منکر آن است و بالاخره پیروز می شود آنگاه حاکمان باطل را کنار می زند و حاکمان حق را به کار می آورد و آنگاه ملک و آسایش از آن کسی است که به دین طبیعت باشد نه به دین شیطانی که طبیعت در حال نابود کردن اوست پس به دین طبیعت زندگی کن و بمیر تا به دین او زنده شوی آنگاه در آخر هنگامی که طبیعت پیروز شود و قائم بر تخت بنشیند یا قیامت از راه رسد و پادشاهی شیطان نابود شود تو از مقربان پادشاه خواهی بود و فرمانروایی به تو اعطا خواهد شد اما اگر به دین شیطان باشی زودگذر دنیا به تو نزدیک است اما در آخرت و ملک طبیعت جایی نخواهی داشت زیرا طبیعت آن را نابود می کند و بندگان دنیا بی سرپناه خواهند بود اینها همه یعنی وقتی که طبیعت بزرگترین دورش را بزند و جهان کاملا نابود شود و بخواهد دوباره پدید آید به دین حق پدید می آید زیرا دین باطل شیطان پدید آورنده نیست و در اول آفرینش هم پدید نیامد بلکه بعدا به دین حق حمله کرد اما در آغاز دور بعد دین منحصر حق است و پیروزی و آسایش منحصر برای پیروان دین حق و طبیعت است

اما حساب چگونه اثبات می شود تا اینجا می دانیم که قیامت می آید اما از کجا بدانیم که

حساب در کار است

آسمان بسته شده و ما لها من فروج و نجوم محافظان آنند حال داریم آسمان باز می شود که یعنی متشابه آنند که مردم سخن خدا را درک خواهند کرد (اذا النجوم طمست و اذا السماء فرجت) اما معنای محکم آن ظاهرا آن است که در دنیا که خدا امر آسمان را بر زمین نازل نمی کند تا خودمتشابه شود اما در یوم فصل که همان روز پناه دادن است (فصل متشابه با پناه دادن است) خدا زمین را تابع آسمان می کند و این باعث می شود هرکس کاری در غیب کرده که همان تخم کاشته شده در زمین است نتیجه اش بیرون می آید و هرکس تخم روی زمین داشته خسارت می کند

نشانه ی حساب آن است که در شب مردم تخم هایی دارند تخم ها بعضی بر زمینند و بعضی درون زمین و بالایی ها دارای بیشتری دارند اما روز که می شود تخم بالایی ها می سوزد و پایینی ها سبز می شود و چند برابر ثمر می دهد این نشانه ی حساب قیامت است

متشابه با آنکه تخم های زیر زمین وجود دارند که در شب پاداش داده نمی شوند اما در روز سبز می شوند پی می بریم که در قیامت نیز چنین اتفاقی خواهد افتاد زیرا همه ی الگوها از الگوی اولیه بسط یافته اند

ما می دانیم کیهان هم مانند همه ی پدیده های دیگر عمری دارد و حتی بدون اثبات و استقرا هم می دانیم احتمال زنده ماندن آن تا ابد به صفر میل می کند و همچنین می دانیم تا ابد مرده باقی نمی ماند و همان شرایطی که از اول پدیدش آورد دوباره پدیدش می آورد اما علت آنکه دقیقا ما دوباره ساکنان آن خواهیم بود چیست جواب ساده است به درختان نگاه کنید هیچکدام بعد از خشک شدن در زمستان در بهار جایش را به درخت دیگری نمی دهد بلکه بهار ادامه ی حیات همان درخت قبلی است زنده شدن دوباره کیهان هم ادامه ی عمر ساکنان پیشینش است.

(آیا استقرا برای اثبات امری کافی است؟)

جواب یک بله از خودتان است.

تمام اثبات ها خود بر اثبات هایی دیگر استوارند و در پیش بینی آینده شخص شما قبول دارید که استقرا کافی است زیرا در زندگی روزمره و عملی خود استقرا را برای مطمئن شدن انجام شدن عملی در آینده کافی می دانید (دقت کنید که شما اثباتی ندارید که فردا خورشید دوباره از مشرق طلوع خواهد کرد اما همه ی انسان ها به علت تواتر دیدن این عمل آن را پذیرفته اند) و پیامبران برای چیزی که پذیرفته اید اثبات دوباره نمی آورند بنابراین اثباتی که از قیامت آوردیم

هرچند استقرایی است اما از نظر عملی برای انسان بسنده است

علت خودمتشابهی

به طور کلی علت خودمتشابهی آن است که مردم هر وقت کافر شوند نعمت بر آن ها تنگ می شود چنانچه در آیات مربوط به گرفتاری در دریا داشته ایم و بنابراین شرک که الگوی منکر است را رها می کنند و پیرو خدا می شوند و بنابراین الگوشان با الگوی خدا یکی می شود زیرا تبعیت از شخص موجب متشابه شدن با او می شود زیرا برای تبعیت از شخص باید عمل او را تکرار کرد و جهان خودمتشابه می شود.

دین حق بهترین دین و بهترین شیوه ی اداره ی جهان

حال متوجه شده اید که جهان خودمتشابه است و الگوی آن همان فرمان خداست اما سوالی که مطرح می شود آن است که بهترین روش اداره ی جهان چیست طبعاً واضح است همان روشی که از اول در جهان حاکم بوده و با طبیعت متشابه و هماهنگ است و الگوی آن را به هم نمی ریزد زیرا به هم ریختن الگو یعنی سرپیچی از دستور خدا و یعنی به هم ریختن طبیعت این روش همان دین حق است (توضیح آنکه چرا دین حق همان خودمتشابهی است در ادامه آورده شده است) که واضح است بر تمام ادیان غالب است زیرا تمام طبیعت و کیهان پشت اوست و آفریننده ی آسمان ها و زمین بر آن حکم می راند و غیر از آن نمی پذیرد چنانچه داریم سوره الفتح

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا [28] اوست که پیامبرش را به هدایت و دین حق فرستاد تا آن دین را بر همه ادیان پیروز گرداند. و خدا شهادت را کافی است. (28)

بهترین شیوه برای اداره ی جهان شیوه ای است که خود جهان براساس آن می چرخد و حکم می کند که هر کس غیر از آن را انتخاب کند طبیعت از او نمی پذیرد و این همان قانون و الگویی است که خدا بر طبیعت می راند و ما می گوییم جهان را آن طور اداره کنید که خدا اداره می کند و اگر غیر از آن عمل کنید طبیعت بر قوانین خود مصر است و آن قدر قانون خود را پیاده می کند تا قانون شما را که از خود در آورده اید نابود کند ما می گوییم بدعت نکنید و پیرو

قوانینی باشید که از روز اول خلقت بوده و کمک کار طبیعت و قوانین آن باشید با تبعیت از آن. و بدانید اگر تمام طبیعت را هم می توانستید تغییر دهید قوانین اولیه ی آن را نمی توانستید و آن قوانین و الگوهای اولیه که در اول خلقت شکل گرفت باز خود را بازیابی می کرد و از اول شروع به ایجاد جهان بر اساس همان الگو می کرد که طبیعت بزرگترین آمر به معروف و ناهی از منکر است ما می گوئیم طبیعت گویا فرشته ایست که از دستورات خدا سرپیچی نمی کند پس همان کنید که او می کند اگر جنگید بجنگید و اگر صلح کرد صلح کنید اگر حقی برای دیگران قائل بود قائل باشید و اگر قائل نبود قائل نباشید. چرا از خود دین درست کنید و دستورات و قوانینی وضع کنید که به جز اندکی دوام نمی آورد و خشم طبیعت را برای شما به ارمغان می آورد. و اینگونه است که خدا بر امر خود غالب است و حق را به جای خویش باز می گرداند و مقاومت کننده نابود می شود و به مذلت می افتد چنانچه حضرت یوسف لایق عزت بود و خدا آن را به او باز گرداند و هرچند به چاه افتاد و به زندان رفت اما مانع امر خدا نشد و فرعون او را از زندان صدا زد و عزت به او واگذار کرد و برادرانش که در برابر او مقاومت می کردند عاقبت به سمت او بازگشتند. زیرا که خدا به امر خود غالب است و گویا خدا تصمیم گرفته بود رزق آنها را به دست حضرت یوسف دهد چنانچه در خواب آن حضرت، به او سجده کرده بودند پس با به چاه انداختن او صاحب نعمت خود را از خود دور کردند و با فرمان خدا مخاصمه کردند خدا نیز به آنها فشار آورد تا فرمانش را اجرا کنند و این مردم نمی دانند که خدا حضرت مهدی را به پادشاهی آنها می پسندد و اگر به سمت او باز نگردند آنقدر روزگار بر آنها چیرگی می کند که به مذلت بیفتند و رفتن به سمت آن امام را بر نشستن زیر فرمان حاکمان ناحق ترجیح دهند.

بازگشت همهدی احکام به سمت خودمتشابهی است مثلا در آسمان فقط یک خدا دجود دارد و این علت پایداری و عدم فساد در آن است و در زمین تم ما باید همین کار را بکنیم و اگر غیر از این کنیم دچار فساد و جنگ می شود این ایده همان ایده شیلوه است که در تنخ آمده (جنسیس چهل و نه ده و زکریا نه نه) که شیلوه کشورها را متحد می کند و سلاح ها را نابود می کند که یعنی جنگ را تمام می کند

معروف و منکر

مقداری برای درک بهتر مسئله از معروف و منکر سخن بگوئیم منکر چیزی است که باعث به وجود آمدن جهان نشده است و بسط در آن ایجاد نکرده است و بیهوده است مانند لواط. و ضد خداست زیرا خدا آن است که جهان را به وجود آورده است و بسط در آن ایجاد کرده است و اگر عمل بیهوده انجام می داد آیا هرگز جهان به وجود می آمد؟ زیرا که عمل بیهوده آن است که حاصلی ندارد و عمل خدا آن است که به وجود آورده است (مانند ازدواج که در جهان فرزند پدید می آورد) پس خدا از عمل بیهوده منع کرد زیرا که جزو سنت او نیست و مردم را از راه

خدا غافل می کند و نیروی آن ها را تباه می کند و چون از خدا سر نزده است در طبیعت دیده نمی شود بنابراین آن را منکر خواندند در حالیکه عمل خدا دیده می شود بنابراین آن را معروف خواندند. دین خدا با آنکه عملی را از اعمال خدا بسط دهد و بزرگ کنی موافق است اما با آنکه شیوه ی ناشناسی را وارد طبیعت کنی که با آن هماهنگ نیست مخالف است و بدعت خوانده می شود. آنکس که عمل منکری را انجام می دهد نیرویش کم خواهد شد و حاصلی نیز نخواهد داشت و آنکه عمل معروفی را انجام می دهد طبیعت او را یاری می کند و شکر نعمت را افزون می کند و نیروی او زیاد خواهد شد زیرا که آن را بسط داده است. هرچه از دست می دهید به چیزی بهتر بدل خواهد شد به شرط آنکه در راه خدا از دست دهید مانند آنکه ازدواج می کند و شهوتش را برای فرزند آوری صرف می کند پس این فرد هرچند پیر شود و ناتوان شود اما فرزندان زیادی خواهد داشت که نماینده ی او و وارث عمل او و ادامه دهنده ی نیروی او خواهند بود و اگر عمل منکر انجام دهید نیروی رفته یتان باز نخواهد گشت و لواط باعث از بین رفتن نسل می شود و طبیعت او را حذف می کند و دیگران به جای او خواهند نشست. به طور کلی طبیعت از آسمان های بالا که به فرمان خدا و حق نزدیکترند شروع می کند و حق را پیاده می کند تا به آسمان دنیا برسد در این که دین حق را مطرح کردیم برای فهم سخن خدا نکته ی مهمی را گوشزد می کند و آن اینکه آسمان های پایین دین اصلی خدا را نشان نمی دهند مثلا حرم امن در آسمان بالا لا اله الا الله است و متشابه با آن، در زمین طبیعت می خواهد خانه ای یکتا به وجود بیاورد که نشان لا اله الا الله باشد و متشابه با آن امن باشد و این کار را حضرت ابراهیم برای پیاده کردن دین حق در زمین انجام داد اما این مکه و کعبه امن نیست بلکه دین حق حکم می کند که باید مانند لا اله الا الله که در آسمان امن است (کلمه لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی) امن باشد و برای قاتل در اطراف آن کفاره تعیین می کند زیرا طبیعت نابود کننده ی کسی است که علیهش باشد بنابر این ها اصل حق و سخن خدا در آسمان های بالاست که ماموریم تا آسمان پایین را متشابه با آن ها کنیم. بنابراین محکومات سخن خدا همان ها هستند که هرگز تغییر نمی کنند مانند آنکه کلمه ی لا اله الا الله حرم امن خداست اما اینکه متشابهات آن نیز حرم امن باشند بستگی به این دارد که آیا متشابه با آسمان بالا مانده اند یا شده اند یا نه. اما چه شده باشند و چه نه باز اصل منظور همان است که در آسمان بالاست و خدا متشابه با آن متشابهات را پدید آورده تا به سمت آن هدایت کند و این عمل همان پیاده شدن دین حق است. بنابراین کعبه حرم امن نیست بلکه مکه جایی است که باید بر اساس دین حق و خودمتشابهی حرم امن شود و اصول به خودی خود محکمند و نیاز به تغییر ندارند و تغییر هم نمی کنند در اصل خدا عملی دارد که قطعا انجام شده است مثلا امن بودن لا اله الا الله و عملی دارد که با تاخیر انجام می شود و طبیعت آن را انجام می دهد و وسیله ی آزمایش بندگان هم هست تا قبل از انجام طبیعت خود حق را پیاده کنند و زمین را متشابه با آسمان کنند و از این

نوع همان امن کردن کعبه است (مراجعه به سه ی محمد و بیست و نه توبه از تفسیر خودم برای توضیح آنکه چرا دین حق (تبعیت از حق) همان متشابه کردن زمین با آسمان است و همان خودمتشابهی است علتش آن است که هر کس از کسی یا چیزی تبعیت کند خود را شبیه او کرده چنانچه داریم ان اولی الناس بابراهیم للذین لاتبعوه و پیروی کننده از حق خود را با آن متشابه کرده زیرا افعال او را تکرار می کند و کاملاً از او تقلید می کند تا جایی که کاملاً شبیه او می شود و این همان خودمتشابهی است بنابراین عمل و دینداری به دین حق همان خودمتشابهی و متشابه کردن زمین با آسمان است در این صورت فرد دین حق دارد و زمین را هم به دین حق هیئت داده است. بنابراین اصل حق هم همان است که خدا نازل کرده و ما را دستور داده تا زمین را شبیه آن کنیم (اتبعوا الحق) و امن بودن کعبه را خدا انجام نداده تا منظورش باشد و لا اله الا الله است که آن را امن کرده و اصل منظورهاست.

حکومت های اسلامی یا حق خواه چه گونه باید به مردم اسلام یا حق را حمل کنند؟ (ناسخ و منسوخ)

بعضی گمان می کنند حاکم باید کاری را که از نظرش حق است یا درست است بدون در نظر گرفتن باقی شرایط انجام دهد در حالی که حاکم اگر مردم آمادگی شرایط حکم حق را ندارند و باطلی را می پسندند بهتر است همان باطل را به آنها حمل کند هرچند که نباید از آموزش حق به مردم غفلت کند. اگر بخواهم طبق دین حق (خودمتشابهی) برایتان بگویم باید بگویم که ما در آموزش و حمل کردن حق و عمل درست بر مردم باید از خدا و حضرت محمد تقلید کنیم و خود را متشابه با سبک آنها کنیم اما سنت حضرت محمد و دین خدا چیست و قرآن و احکامش که کلام خداست چگونه بر مردم حمل می شده است؟

دین را به مردم حمل نکنید الا هنگامی که عموم آن ها آمادگی پذیرش آن را داشته باشند و اگر نه فقط خود به آن عمل کنید و اگر کسی به صورت خصوصی از شما خواست تا دین را برایش توضیح دهید به سطح آمادگی او دقت کنید و اگر از عموم مردم آمادگی اش بیشتر بود به او بیشتر بیاموزید ذیل آیه ی ۱۸۵ بقره در تفسیر البرهان آمده است که: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله در سفر، روزه مستحبی یا واجب نمی گرفت و آنها، بر رسول الله صلی الله علیه و آله افترا می زدند تا این که این آیه بر رسول الله صلی الله علیه و آله در کراع الغمیم به هنگام نماز صبح نازل شد؛ پس رسول الله صلی الله علیه و آله ظرف آبی خواستند و آب نوشیدند و به مردم نیز دستور دادند تا افطار کنند. گروهی گفتند: روز به نیمه رسیده و ما یلیم امروز را روزه بگیریم و رسول الله صلی الله علیه و آله آنان را عَصَا (سرکشان) نامید. و تا زمان رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله، آنان با این نام، نامیده می شدند.

با اینکه حضرت محمد می دانسته که روزه در سفر صحیح نیست و در سفر روزه نمی گرفته اما حکم آن را به مردم تا زمانی که عموم آن ها آمادگی پذیرشش را پیدا کنند نمی گفته و فقط خود عمل می کرده چنانچه می بینید حتی بعد از اعلام حکم عده ای آن را قبول نمی کنند؛ باز در مورد تبلیغ دین توسط مردم یا حکومت ها یا حمل کردن آن بر دیگران اگر به سنت حضرت محمد نگاه کنید خواهید فهمید ظاهرا بنا بر این بوده که وقتی آیات را مطرح می کرد که مردم آمادگی داشتند اگر نه فقط خود به آن عمل می کرد و هرچند که عمل مردم حرام بود از بیان آن پرهیز می کرد چنانچه در مسئله ی روزه گرفتن در سفر (مسئله ی کراع الغمیم) آمد که پیغمبر، خود، قبل از نزول آیه هم در سفر روزه نمی گرفت و این نشانه ای است که از قبل حکم آن را می دانسته اما اعلام نمی کرده و سبک نزول آیات و حمل کردن آن بر مردم ظاهرا این گونه بوده که تا مردم آمادگی پذیرش مطلبی را پیدا نمی کردند وجوب تکلیفی بر آن ها حمل و بیان نمی شده و در هر مطلبی باید به سنت حضرت محمد و دوازده امام نگاه کرد و اگر بخواهم طبق متشابهات به شما بگویم زمین سنگلاخ را اول باید شخم زد و از سنگ پاک کرد و بعد تخم درون آن کاشت اگر نه سنگ تخم را نمی پذیرد و تلاش کشاورز به هدر می رود و تخم هم ضایع می شود همچنین زمین نرم را هم نباید از تخم خالی گذاشت تا در آن علف هرز بروید و سنگ شود. و اگر بخواهم از ردیلت تخم کاشتن روی سنگ به شما بگویم به منزله ی لواط است که در آن مردی می خواهد مردی دیگر را بارور کند که عملی منکر است و مقصودی جز تباهی حاصل نمی کند و متشابه با لواط، حمل کردن دین هم بر کسی که آمادگی آن را ندارد و سخن را نمی پذیرد ناپسند است. چنانچه در بحارالانوار از حضرت محمد نقل است که فرمود: عیسی ابن مریم در میان بنی اسرائیل ایستاد و گفت ای بنی اسرائیل حکمت را به جاهل (آنکس که آن را نمی فهمد) نگویند که به آن (حکمت، که متشابه با تخم است) ظلم می کنید و از اهلش منع نکنید که به آن ها ظلم می کنید.

عَنْ النَّبِيِّ ص قَالَ: إِنَّ عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ قَامَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَحَدِّثُوا بِالْحِكْمَةِ الْجُهَالِ فَتُظْلِمُوهَا وَلَا تَمْنَعُوهَا أَهْلِهَا فَتُظْلِمُوهُمْ

(بحارالانوار - مجلد ۲، صفحه ۶۶)

و مشابه این سخن در روایت متی (نه: هفده) آمده است که حضرت عیسی گفت: هیچ یک از شما به لباس پوسیده وصله ی نو نمی کند زیرا وصله لباس را پاره تر می کند و سوراخ گشاد تر می شود و یا کسی شراب را در مشک کهنه نمی ریزد چون در اثر فشار شراب مشک پاره می شود (همین گونه هست که در اثر فشار آنچه مردم طاقتش را ندارند دینشان را از دست می دهند) هم مشک از بین می رود و هم شراب ضایع می شود شراب تازه را باید در مشک تازه ریخت تا هم شراب سالم بماند و هم مشک.

پس سخن شریف تر و سنگین تر برای آنان که فهم بهتر و تحمل بیشتر دارند مفید است و حمل آن بر آن که تحمل کمتری دارد موجب تباهی اوست.

کسی که سخن نمی گوید هنگامی که می گوید شنیده می شود و کسی که سخن بیهوده می گوید هر چه بگوید شنیده نمی شود همین گونه است که کشاورزی که تخم بر سنگ بکارد خود و سخنش تباه می شود و دیگر سخنش شنیده نمی شود. من برای شما روایتی می آورم تا مطمئن شوید که آیات خدا هم بر همین سبک نازل می شدند و آن در تحریم شراب است که با آنکه خدا می دانست شراب برای مسلمانان بد است اما آن را یکباره بر آنها بیان نکرد و بر عهده ی آنها گذاشت و این شیوه ی خداست که اینگونه مردم را به دین فرا می خواند و مانیز باید از خدا تقلید کنیم در ترجمه ی تفسیر البرهان ذیل آیه ی دویست و نوزده بقره داریم: محمد بن یعقوب، از برخی از اصحاب ما در حدیث مرسلی روایت می کند که امام علیه السلام فرمود: اولین آیه ای که در تحریم نوشیدن شراب نازل شده است، آیه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ» است چون این آیه نازل شد، مردم احساس کردند که شراب، قمار، انصاب (بت ها) و ازلام (تیرهایی که با آن قمار می شد) حرام است و پی بردند که اثم (گناه)، از جمله چیزهایی است که سزاوار است از آن اجتناب شود، ولی از طرف دیگر می دانستند که خداوند به طور کلی آنها را از آن چیزها باز نداشته است؛ زیرا خداوند فرمود: «وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ» سپس خداوند، آیه «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ» [شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه، پلیدند (و) از عمل شیطانند. پس از آنها دوری گزینید، باشد که رستگار شوید] را نازل کرد. تحریم آن موارد در این آیه شدیدتر از آیه اولی و سختگیرانه تر بود. سپس خداوند، آیه سومی را نازل فرمود که از آیه اولی و دومی نیز شدیدتر و سختگیرانه تر بود. خداوند عز و جل فرمود: «إِنَّمَا يَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» [همانا شیطان می خواهد با شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد. پس آیا شما دست برمی دارید؟] پس خداوند به مردم امر فرمود تا از این موارد، دوری گزینند و علل تحریم آنها را نیز بیان نمود. سپس فرمود که آنها حرام می باشند و از حرام بودن آنها در آیه چهارم با اشاراتی که در آیات پیشین کرده بود، پرده برداشت و فرمود: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْأَثَمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ» [پروردگار من، فقط زشتکاریها را چه آشکارش (باشد) و چه پنهان و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است]. خداوند در آیه اول فرموده بود: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ» سپس در آیه چهارم فرمود: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْأَثَمَ» پس خداوند (مردم را) آگاه نمود از این که اثم (گناه) در شراب و غیر آن است و نوشیدن شراب، حرام می باشد؛ زیرا خداوند می خواست که این حکم را به تدریج نازل کند تا در دل مردم جای

بگیرد و (با جان و دل) به امر و نهی خدا در مورد نوشیدن شراب تن در دهند و عمل خداوند از روی تدبیر، و درست بود؛ چرا که به این وسیله آنان، آن حکم را می پذیرفتند و کمتر افرادی از آنها از آن روی گردان می شدند.

حق عمل خداست و دین حق حکم می کند تا ما نیز مانند و متشابه با عمل خدا عمل کنیم تا در زمین فساد نکرده باشیم. پس دین طوری باید آموزش داده شود و بر مردم بار شود که آن را بپذیرند نه آنکه از آن امتناع کنند و یا ما وقتی حرمت کاری را می دانیم اما می دانیم اگر به مسلمانی بگوییم تحمل اجرای آن را ندارد بهتر است نگوییم و گناه او را در چشمش نزنیم. و خدا حکم تحریم شراب را می توانست از اول بدهد اما خدا سخنی گفت که مسلمانان بپذیرند.

از طرفی خدا حکمی را که مردم آمادگی شنیدنش را ندارند مطرح نمی کند و از طرفی هم از قرار معلوم پیامبر حدی بر گناهی که مشخص نشده بود اعمال نمی کرد همین گونه است که حکمی که مردم (و نه یک شخص خاص) آمادگی پذیرشش را ندارند از اعمال مجازات ظاهرا معاف است

حال می دانیم دین باید به اندازه آمادگی مردم به آن ها حمل شود اما باید بدانید که اگر مردم حکمی به غیر از دین را هم می پسندند باز بهتر است همان بر آن ها حمل شود چنانچه علت به وجود آمدن پدیده ی ناسخ و منسوخ همین بود و در بحار الانوار داریم.

بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الایمه الاطهار علیهم السلام - مجلد ۹۰، صفحه ۶

فَقَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ رَسُولَهُ ص بِالرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ فَكَانَ مِنْ رَأْفَتِهِ وَ رَحْمَتِهِ أَنَّهُ لَمْ يَنْقُلْ قَوْمَهُ فِي أَوَّلِ نُبُوتِهِ عَنْ عَادَتِهِمْ حَتَّى اسْتَحْكَمَ الْإِسْلَامَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ حَلَّتِ الشَّرِيعَةُ فِي صُدُورِهِمْ فَكَانَتْ مِنْ شَرِيعَتِهِمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا زَتَتْ حُسِبَتْ فِي بَيْتِ وَ أَقِيمَ بِأَوْدِهَا حَتَّى يَأْتِيَ الْمَوْتُ وَ إِذَا زَتَى الرَّجُلُ نَفَوْهُ عَنْ مَجَالِسِهِمْ وَ شَتَمُوهُ وَ آذَوْهُ وَ عَيَّرُوهُ وَ لَمْ يَكُونُوا يَغْرِقُونَ غَيْرَ هَذَا.

قال الله تعالى في أول الإسلام- و اللاتي يأتين الفاحشة من نسائكم فاستشهدوا عليهن أربعة منكم فإن شهدوا فأمسكوهن في البيوت حتى يتوفاهن الموت أو يجعل الله لهن سبيلا- و الذان يأتينها منكم فآذوهما فإن تابا و أصلحا فأعرضوا عنهما إن الله كان توابا رحيماً (پانزده و شانزده نساء) فلما كثر المسلمون و قوى الإسلام و استوحشوا أمور الجاهلية أنزل الله تعالى- الزانية و الزانى فأجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة (دو نور) إلى آخر الآية فتسخت هذه الآية آية الحبس و الأذى که حضرت علی علیه السلام می فرماید: که خدای تبارک و تعالی رسولش را با رافت و رحمت فرستاد پس از رافت و رحمتش آن بود که در ابتدای نبوتش قومش را از عادتشان باز نمی داشت

تا آنکه اسلام در قلبشان مستحکم شد و شریعت در سینه هایشان حل شد و از شریعتشان در جاهلیت آن بود که وقتی زنی زنا می کرد در خانه ای حبس می شد و گرسنگی می کشید تا بمیرد و

خدای تعالی در اول اسلام گفت آن زنانی که مرتکب زنا می شوند چهار شاهد از خودتان علیهشان بیاورید پس اگر شهادت دادند در خانه نگهشان دارید تا مرگ آن ها را دریابد یا خدا راهی برای آن ها قرار دهد (من توضیح می دهم: با اینکه خدا و رسولش می دانستند این حکم ظالمانه و غلط است اما روششان این بود که همان چه که مردم می پسندند بر آن ها حمل کنند) حضرت علی ادامه می دهد:

پس هنگامی که مسلمانان زیاد شدند و اسلام قوی شد و از کارهای جاهلی وحشت آوردند خدا اینگونه نازل کرد که زن و مرد زناکار را هرکدام صد شلاق بزنید تا آخر آیه. پس این آیه ی حبس و اذیت را نسخ کرد.

در اینجا طبق خودمتشابهی باید گفت وقتی تعداد بدکاران زیاد می شوند پادشاه باید بخشنده تر شود و آسان تر بگیرد.

این مثال مشخص می کند که در صورتی که بخواهیم مانند خدا و پیامبرش با رافت و رحمت با مردم رفتار کنیم هر جامعه بسته به شریعت و عادات مردمش حکمی مشخص برای حکومت و ارائه دین برای آن ها وجود دارد و حاکم تنها وقتی باید حکم و نظر شخصی خود را بر مردم حمل کند که مردم او را مانند پدر خود پذیرفته باشند و به او و سخنش اعتماد داشته باشند و حب او در دلشان قوی شده باشد و حاکم آنگاه می تواند کاری را که حق و درست است و برای اصلاح طبیعت و مردم بهتر است به کار گیرد اگر نه باید همان حکمی را بدهد که مردم در مورد خود می دهند و به آن ها سخت نگیرد. پس حاکم حتی اگر حکم خدا را هم میدانند باید صبر کند و تا مردم آمادگی شنیدنش را ندارند به آن ها حمل نکند چه رسد به آنکه از روی گمان حکم خدا را بداند و مطمئن نباشد یا آنکه منحصرأ نظری شخصی دارد که نمی داند حکم خدا باشد یا نه.

همچنین این سبک حکومت سبک مبتنی بر رحمت است و شاید خدا سبک های حکومتی دیگری را هم پسندد که تحقیقات من ناقص است اما رحمت همان آمرزش گناهان است و ظاهراً منظور آن است که خدا وقتی می بیند عموم مردم به گناهی گرفتارند از آن گناه در دنیا چشم پوشی می کند و آن را حرام اعلام نمی کند.

نکته ی دیگری که در مورد حکومت مطرح است پیروی از الگوی یک خدایی گیتی است که جهان برای خودمتشابهی باید یک حاکم داشته باشد و تعدد حکام باعث جنگ بین آن ها می شود

چنانچه در جهان امروز که زمین حکام بسیار دارد جنگ ها امان آن را بریده است زیرا تبعیت از خودمتمشابهی نشده است جهان اگر با هم متحد شود جنگ برای همیشه تمام خواهد شد زیرا جنگ تا زمانی وجود دارد که مردم خود را اهل بیش از یک کشور بدانند و مرزها که برداشته شود نیازی به سلاح الا برای پلیس شهر نخواهد بود نحوه ی اتحاد جعان و قانون آن نیز مهم است قانون هر کشور سابق برای اتحاد باید برای مردمش حفظ شود این همان شیوه ی ناسخ و منسوخ است که اسلام دارد و خدا به هر قومی احکام خود آن قوم را در جامعه وضع می کند تا از جنگ و دعوا جلوگیری کند و حاکم جهان باید به مردم آن قانون را که می پسندند وضع کند هرچند که قانون غلط و باطلی باشد مثلا ممکن است برای یک کشور از کشورهای متحد حکم زنا سنگسار باشد و برای کشوری دیگر نه تنها منعی نداشته باشد بلکه هرکس که اصرار بر مجازات زانی را داشته باشد خود مستحق مجازات شناخته شود و حاکم اصلا نباید در سلیقه حقوقی مردم دخالت کند و این را حل چگونگی اتحاد جهان است و همان که عمانوئیل شیلوه آن را در آخرالزمان پیاده خواهد کرد و سلاح ها نابود خواهد شد و اینرا ما بر پایه ی ناسخ و منسوخ قرآن یاد گرفتیم که علت نسخ عوض شدن رای مردم است و خدا به درستی و غلطی نظر آن ها اهمیت نمی دهد بلکه به رای آن هاست که اهمیت می دهد

اعمال انسان جزو طبیعت است یا خلاف طبیعت

همواره طبیعت دوستان گمان می کنند که برای آنکه طبیعت سیر طبیعی خود را پیش ببرد انسان نباید در آن دخالت کند اما این پندار غلط است خودمتمشابهی به ما می گوید طبیعت کارهایی که خوب باشد را تشویق و با کارهای غلط مبارزه می کند و این همان امر به معروف و نهی از منکر طبیعت است و طبیعت سیری دارد مثلا با خودمتمشابهی پیش بینی می شود که اگر طبیعت سیر طبیعی خود را برود در هزار سال آینده در فلان منطقه جنگل پدید می آید اگر انسان زودتر این جنگل را پدید آورد به طبیعت کمک کرده تا کارش را بهتر انجام دهد و به خودمتمشابهی کمک کرده و طبیعت را با الگوی معروف خودش بسط داده و این اشکالی ندارد اما دخالت اشتباه وقتی است که انسان مثلا در شوره زار جنگل پدید آورد که موجب هدر رفتن آب و توان او می شود و طبیعت به او جواب منفی می دهد و با او و درختانش مبارزه می کند زیرا قصد ندارد در آنجا جنگل تولید کند این همان است که می گوییم طبیعت بر قوانین خود مصر است بناب این اگر انسان بسط جهان با خودمتمشابهی را ادامه دهد این کار او طبیعی است و دخالت در طبیعت نیست بلکه عمل به دستور خداست و پیروی و بسط آن زیرا طبیعت صبور است و خدا می

خواهد با این تاخیر دستور دادن به طبیعت عمل انسان را آزمون کند تا ببیند انسان همان عملی را که خدا می خواهد انجام دهد انجام می دهد یا نه اگر نه در آخر اگر انسان هم موجود نباشد طبیعت سیر خود متشابه سازی خود را به ندی دنبال می کند و انسان می تواند آن را بهبود سرعتی ببخشد خلاف نظر عرفای قدیم نظام طبیعت احسن نیست یعنی موجودات جنگل ها مراتع و ... کاملا بهترین گزینه ها برای مکان تعبیه شده ی خود و زندگی نیستند و بعضا موجودات و گیاهانی بهتر و کامل تر حذف شده اند و آن ها جای بقیه را گرفته اند و خدا می خواهد بداند آیا انسان با خودمتشابهی آن ها را به حالت اولیه و معروف خود در می آورد یا نه هر چند که در دراز مدت این اتفاق می افتد اما این فقط برای آزمون انسان است

اگر کسی بخواهد بگوید طبیعت در بهترین حالت خود است پس معتقد به آن است که اعمال انسان هم در بهترین حالت خود است زیرا انسان هم جزء طبیعت است اما عامه ی ما می دانیم اعمال انسان گواه بر آن نیست و منظور ما از طبیعت آنچه رخ داده و رخ می دهد نیست بلکه واکنش طبیعت به آنچه رخ می دهد و رخ داده است زیرا آنچه رخ می دهد گاهی از ما و گاهی از خداست و واکنش طبیعت به آن ها همه از خداست و مرجع تقلید و عمل ماست.

ممکن است بعضی به ما ایراد بگیرند و بگویند نظام احسن است و هرگونه دستکاری در آن اشتباه است اما باید گفت الان وضع بهتر است یا صد هزار سال پیش اگر یکی از این دو گزینه را انتخاب کنند آنگاه معلوم می شود نظام احسن نیست زیرا با گذر زمان بهتر یا بدتر می شود و چیزی که گذر زمان در آن اثر می کند نمی تواند همواره احسن باشد مگر حداکثر در یکی از آن زمان ها زیرا آن نظام در گذر زمان متفاوت است. و اگر بگویند در خوبی و بدی عین همدیگر پس تغییرات ما هم آن را بهتر یا بدتر نمی کند و نباید به ما ایراد بگیرند. دید فلسفه ی واقعی و درست جهان همان خودمتشابهی و بسط هرچه بیشتر جهان بر اساس آن است که قبلا هم گفتم خدا به خاطر آن ازدواج را دوست دارد و رواج داده است و لواط را تحریم کرده است و این نشانه ی بسط دوستی خدا برای طبیعت است.

فصل سوم: توضیح بعضی از سخنان متشابه قرآن و ائمه

آنچه در تفسیر قرآن می آورم به آن معنی نیست که منظور خدا از آیاتی که می آورم همان هاست که من می گویم فقط می خواهم خواننده بداند که قرآن چقدر محکم و متشابه سخن می گوید و چگونه ممکن است آنچه ائمه از تفسیر قرآن می آورند و در نظر بعضی عجیب و غریب است مطابق با حقیقت باشد و آنچه به عنوان سخنی ساده از قرآن می خوانیم چه منظورهای تودارتری ممکن است پشت آن باشد و ما ندانیم و آنکه بعضی گمان می کنند منظورهای تودارتر هم در کنار منظورهای ظاهری درستند غلط است بعضی وقت ها هم ظاهر درست است و هم باطن و بعضی وقت ها فقط باطن؛ چنانچه گفتم که ظاهر قرآن بعضا با هم تناقض دارد و آنکه نظر دادن در مورد منظور خدا چقدر نیازمند بررسی بیشتری از آن است که ممکن است خیلی از افراد بدون آن به برداشت شخصی دست بزنند؛ حتی اگر بزرگان شیعه یا سنی باشند. و آنکه بدانند نص قرآن همواره منظور خدا نیست و ممکن است سخنی تودار (متشابه) باشد.

اما حال که فهمیدید سبک سخن گفتن خدا و پیامبران و ائمه محکم و متشابه دارد بگذارید بعضی از سخنان متشابه قرآن و ائمه را برایتان مثال بیاورم تا موضوع را بهتر درک کنید و بفهمید که استفاده از متشابهات چقدر فراگیر و بسیار است. در فصل اول (محکم و متشابه بودن سخن خدا) نمونه هایی آمد اما حال نمونه هایی دیگر:

– متشابه بودن ام (مادر) با امام:

همان طور که می بینید کلمه ی ام با کلمه ی امام هم ریشه است (هر دو از سه حرفی ا.م.م تشکیل شده اند) و اضافه بر آن با هم متشابه هم هستند در اصل ام به کسی می گویند که رزق را از شوهرش می گیرد و به فرزندش می دهد و پرورش دهنده ی فرزند شوهرش است و امام هم کسی است که سخن (متشابه با رزق) را از نبی یا خدا یا هرکس که در خدمت اوست می گیرد و به پیروان او می دهد حال به این مثال نگاه کنید: ما امامانی داریم که سخن را از حضرت محمد می گیرند و منظور او را هم می فهمند طبعاً هرکس که پیرو آن ها باشد متشابه با حلال زاده است (زیرا مادرش (امام) سخن را از پدرش (حضرت محمد) گرفته اما امامانی هم داریم که سخن را از غیر حضرت محمد می گیرند یا به اشتباه منظور او را دریافت می کنند و به پیروان خود می دهند این ها با اینکه خود را در عقد حضرت محمد می دانند اما سخن غیر او را به پیروان خود می دهند طبعاً آن ها متشابه با زناکاران و پیروان آن ها متشابه با حرام زادگانند. از همین تشابه در احادیث استفاده شده و عده ی بسیاری را گمراه کرده تا جایی که گمان می

کنند وقتی ائمه می گویند پیروان ما حلال زاده اند منظورشان حلال زادگی جسمی است در حالی که این یک تشابه و سخن متشابه است که یعنی ائمه سخن حضرت محمد را به پیروانشان می دهند و وقتی از حرامزادگی بحث است منظور آن است که پیروان امامان گمراه کننده سخنی غیر از سخن حضرت محمد را پذیرفته اند نمونه ی آن این سخن است:

بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الایمه الاطهار علیهم السلام - مجلد ۲۷، صفحه ۱۵۰

فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ دُعِيَ النَّاسُ بِأُمَّهَاتِهِمْ إِلَّا شِيعَتَكَ فَإِنَّهُمْ يُدْعَوْنَ بِأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ لِطَيْبِ مَوْلِدِهِمْ پس هنگام قیامت مردم به مادرانشان صدا زده می شوند به جز شیعه ی تو (شیعه ی حضرت علی) که آنها به اسامی پدرانشان صدا زده می شوند به خاطر حلال زادگیشان.

بنابراین حلال زادگی و حرامزادگی ای که منظور ائمه و پیامبران است به امام است و نه ام (مادر) و سخنی متشابه است. و منظور ممکن است تاویلات دیگری هم داشته باشد اما آنچه ظاهراً واضح است حلال زادگی و حرامزادگی مورد نظر عامه ی جامعه نیست.

باز یک مثال دیگر برایتان بزنم و آن اینکه داریم که حضرت محمد می گوید من و علی پدر و مادر این امتیم

أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ

بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الایمه الاطهار علیهم السلام - مجلد ۱۶، صفحه ۳۶۴

که متاسفانه معنی این جمله را من و علی پدران این امتیم معنی کرده اند در حالی که پدر و مادر است و مادر همان ام (امام) است و آن کسی است که سخن حضرت محمد را به گوش فرزندان (متشابه با مومنان) می رساند.

و همین گونه است که ائمه معنی والدین در این آیه از قرآن را حضرت محمد و حضرت علی دانسته اند:

سوره النساء

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا [36] خدای را پرستید و هیچ چیز شریک او مسازید و با پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و همسایه خویشاوند و همسایه بیگانه و یار مصاحب و مسافر رهگذر و بندگان خود نیکی کنید. هرآینه خدا متکبران و فخر فروشان را دوست ندارد. (36)

ابی بصیر عن ابي عبد الله (عليه السلام)، قال: «إن رسول الله (صلى الله عليه و آله) أحد الوالدين ، و علي الآخر» فقلت: أين موضع ذلك في كتاب الله؟ قال: «اقرأ

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا

_ ابابصیر از ابا عبدالله عليه السلام نقل کرده است که گفت: همانا رسول خدا (صلى الله عليه و آله) یکی از والدین است و علی دیگری است پس گفتم: این در کجای کتاب خداست؟ گفت: بخوان

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا

-البرهان فى تفسير القران

و همچنین این آیه (النبی اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم) شش احزاب_ پیامبر از مومنان به نفسشان سزاوارتر است و همسرانش مادرانشانند)) مراد از امهاتهم امامان است و به سبب همین حضرت محمد و امامان پدر و مادران مومنانند چنانچه باز داریم که حضرت محمد گفت:أنا و علي أبوا المؤمنین (من و علی پدر و مادر مومنانیم) (ابوان به معنی پدر و مادر است چنانچه در مورد حضرت آدم و حوا داریم که اخرج ابویکما من الجنة)

-البرهان فى تفسير القران (ذیل آیه ی سی و شش تا سی و نه نساء)

و از همین روست که داریم

انما المومنون اخوه (منحصرًا مومنان برادر یکدیگرند) _ ده حجرات

زیرا فرزندان (پیروان) یک پدر و مادرند.

و اگر در کتب روایات نگاه کنید شاید بسیار از اینکه حضرت محمد و حضرت علی والدین این امتند ببینید.

اما می خواهم توضیح بیشتری در مورد آیه ی شش احزاب و متعلقات آن بگویم تا باز هم بهتر بفهمید سخن خدا چقدر متشابه است

النبی اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم _ بخشی از آیه ی ششم سوره احزاب_

منظور از ام امام است_ ام و امام هر دو از ریشه ی سه حرفی امم مشتق شده اند_ و امام فهم کننده ی آنچه است که بر نبی نازل شده است نبی به منزله ی پدر امت است و امام به منزله ی مادرش و نسبت نبی و امام مانند مرد و زنش است و زن به منزله ی زمینی است که بذر و سخن شوهر را در خود می رویاند و همینگونه اند امامان؛ و مومنین مانند فرزندان آن هایند و خداوند نهی کرده از آنکه بر امامان مانند بندگان امر شود آنجا که داریم:

بخشی از آیه ی پنجاه و سوم سوره ی احزاب

وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَرْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا

و منظور از آن که در این آیه آمده بعد از رسول با زنانش ازدواج نکنید آن است که به دوازده امام بعد از او فرماندهی نکنید زیرا که آنان سخن خدا را فهم کرده اند و سزااست که دیگران به سخن آن ها گوش کنند نه آنان به سخن دیگران. و آنکه در مورد آیه ی سی و سوم سوره احزاب از زنان پیغمبر صحبت شده و بعد اهل بیت، طاهر معرفی شده اند باز به همان علت است که اهل بیت که همان دوازده امامند به منزله ی زنان پیغمبرند و منظور از زنان پیغمبر و اهل بیت پیغمبر آنانند.

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

و همینگونه است که آن ها تطهیر شده اند و در نتیجه سخن خدا را درک می کنند زیرا قرآن را فقط مطهران درک می کنند چنانچه داریم

سوره واقعه آیات هفتاد و هفتم تا هفتاد و نهم

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

همینگونه است که امامان فهم کنندگان سخن خدا و قرآنند و اگر تطهیر در مورد زنان پیغمبر مانند عایشه و ام سلمه و ... بود پس آن ها فهم کنندگان سخن خدا بودند و بهترین مفسران قرآن ؛ در حالی که فهم کنندگان سخن خدا دوازده امام بودند. اما نکته ای که باید بگوییم آن است که باز می گویم ایمان به حضرت علی به پندار شما نیست بلکه به عمل شماست چنانچه در فصل آزمایش ایمان بندگان توسط متشابهات آمده است و چه بسا فردی که خود را شیعه بنامد و

شیعه از آب در نیاید بنابراین شیعیان بر سنیان به خاطر این عقیده فخر نفرمودند که چه بسا آنکه که بر آن فخر می فروشید به ولایت حضرت علی از شما سزاوارتر باشد، زیرا حساب خدا با حساب شما متفاوت است.

برای آنکه بیشتر به بطنی که در مورد این آیه گفتیم مطمئن شوید که منظور از ازواج رسول خدا زنان او نیستند حجتی را برای شما از قرآن می آورم و آن اینکه داریم

سوره الأحزاب

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ اللَّائِي تَظَاهَرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ تِلْكَمْ قَوْلِكُمْ بِأَقْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ [4] خدا در درون هیچ مردی دو قلب ننهاده است. و زنانتان را که مادر خود می خوانید مادرتان قرار نداد و فرزندخواندگانتان را فرزندانتان نساخت. اینها چیزهایی است که به زبان می گویند و سخن حق از آن خداست و اوست که راه می نماید

و یا اینکه داریم سوره المجادلة

الَّذِينَ يَظَاهَرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْتَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ عَقُورٌ [2] از میان شما کسانی که زنانشان را ظاهر می کنند بدانند که زنانشان مادرانشان نشوند؛ مادرانشان فقط زنانی هستند که آنها را زاییده اند، و سخنی ناپسند و دروغ است که می گویند. و خدا از گناهان درگذرنده است و آمرزنده است.

(2)

پس خدا در حالی که خود فرموده مادر انسان کسی است که او را زاییده حرف خود را نقض نمی کند و بگوید مادر انسان زنان پیغمبر هم هستند بلکه این ها را فقط چیزهایی دانسته که حقیقتی ندارند و فقط به زبان گفته می شوند و همسران پیغمبر مادر ما نیستند و ما را زاییده اند بلکه این آیات بطنی دارند که منظور خدا را مشخص می کنند و ظاهرشان مخالف هم است.

بنابراین منظور از ام امام است و منظور از فرزند، مومنان در نتیجه کسی که به ولایت امامان پایبند است مومن نامیده می شود زیرا مومنان در قرآن فرزندان امامان نامیده شده اند

ملئت بطونکم من حرام

داریم که وقتی امام حسین با لشکر یزید صحبت کرد و آنان به حرفش گوش نکردند گفت

بحارالانوار - مجلد ۴۵، صفحه ۸

وَيَلَّكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي وَإِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْتَدِينَ وَمَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلِكِينَ وَكَلَّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرِي غَيْرُ مُسْتَمِعٍ قَوْلِي فَقَدْ مَلَّئْتُ بِطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيَلَّكُمْ أَلَّا تَنْصِتُونَ أَلَّا تَسْمَعُونَ فَتَلَاوَمَ أَصْحَابُ عَمْرٍ بَنٍ سَعْدٍ بَيْنَهُمْ وَقَالُوا أَنْصِتُوا لَهُ. در اینجا امام حسین به آن ها می گوید ملئت بطونکم من حرام و معنای ظاهری آن این است که امام حسین به آن ها گفت چرا ساکت نمی شوید و به حرفم گوش نمی دهید و من فقط شما را به راه هدایت دعوت می کنم هرکس اطاعت کند هدایت می شود و هرکه سرپیچی کند هلاک می شود و همه ی شما سرپیچی می کنید و گوش نمی دهید و پس شکمتان از حرام پر شده است و قلبتان مهر شده است

خواننده دقت کند در انجیل داشتیم که هنگامی که حضرت مسیح به حواریون گفت از نان فریسیان نخورید منظورش تعلیمات فریسیان بود و درجایی دیگر از انجیل داریم خوردن غذای نجس انسان را نجس نمی کند بلکه انسان به خاطر سخنانش نجسمی شود

در اینجا هم بسیاری از شیعه گمان می کنند خوردن نان حرام باعث شده لشکر عمر بن سعد به حرف امام حسین گوش ندهند در حالیکه این می نتواند معنایی دیگر داشته باشد و منظور تعلیمات غلط یزید و بنی امیه از اسلام باشد که مسلمانان شام گمان می کردند یزید خلیفه اسلام است و امام حسین خارج بر اوست و همین باعث شده حرف امام حسین را گوش ندهند در قرآن داریم

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا ۚ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ

برخی از مردم اند که سخنان باطل و سرگرم کننده را می خردند تا از روی نادانی [مردم را] از راه خدا گمراه کنند و آن را به مسخره بگیرند؛ برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود. (۶)

گوش دادن به سخنان بیهوده و گوش دادن به سخنان باطل از راه حق و سخن حق گمراه می کند و در عهد عتیق نیز داریم که خدا به اشعیا فرمود برو و به بندگانم این پیام را بده که هرچه بیشتر بشنوید کمتر خواهید فهمید و هر قدر بیشتر ببینید کمتر درک خواهید کرد سپس فرمود دل این قوم را سخت ساز گوش هایشان را سنگین کن و چشمانشان را ببند مبادا ببینند و بشنوند و بفهمند و به سوی من بازگشت کرده و شفا یابند

بنابراین اینکه آن ها گوششان از سخنان یزید پر شده است و همچنین زیادی سخنان خودشان بینشان باعث می شود سکوت نکنند و به سخن امام حسین گوش ندهند همینگونه است که عالم هم در میان جاهلانی که اظهار نظر می کنند گم می شود زیرا اگر جاهل از تبلیغ دین دست بردارد و سکوت کند و لهُو حدیث خود را قطع کند سخن حق عالم شنیده می شود چنانچه داریم

بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الایمه الاطهار علیهم السلام - مجلد ۷۵، صفحه ۸۱

۷۲- وَ قَالَ عَ الْعُلَمَاءُ غَرَبَاءُ لِكثْرَةِ الْجَهَالِ بَيْنَهُمْ. دانشمندان غریبند به علت تعداد زیاد نادان هایی که بینشانند

همینگونه هم هست که سخن حق میان سخن باطل خفه می شود و این باز مثل فصل سیزده حکایت برزگر انجیل متی است که تخمی که میان علف های هرز کاشته شود خفه می شود

نام حضرت علی در کجای قرآن آمده است

حال گفتیم که امامت در کجای قرآن آمده است اما نام حضرت علی در کجای قرآن آمده است؟

الذین آمنوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَجْرَ [29] زندگی خوش و بازگشتنگاه نیکو از آن کسانی است که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند. (29)

الذین آمنوا و عملوا الصالحات کسانی اند که در اسفل السافلین نیستند چنانچه در سوره تین داریم ثم رددناه اسفل السافلین الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات بنابراین در مکان علی هستند زیرا خلاف سفل علی است و همینگونه است که اسم حضرت علی چنانچه در زمین علی است در آسمان هم علی یا شاید عالی و ... است زیرا الذین آمنوا و عملوا الصالحات مدام حضرت علی و شیعیان او معرفی شده اند و هر جا که ایمان و صالح بودن است دور از ذهن نیست که تاویل به حضرت علی شده باشد چنانچه مقصود صالح المومنین هم در آیه ی چهار سوره ی تحریم

حضرت علی دانسته شده است اما در اینجا علامتی است که نشان می دهد ازدواج حضرت علی و حضرت فاطمه مطابق امر آسمان است و بنابراین این عقد در روایات دور از ذهن نیست که سماوی خوانده شده باشد و آن علامت اینکه قرآن طوبی را برای مومنان صالح می داند و طوبی متشابه با حضرت فاطمه یا همان حضرت فاطمه است و مومن صالح حضرت علی و نشانه ی آنکه طوبی حضرت فاطمه است روایتی است که ذیل این آیه در تفسیر البرهان آمده است و ظاهرا نشان می دهد که حضرت فاطمه از میوه ی درخت طوبی که حضرت محمد در شب معراج خورد به وجود آمده است. در ادامه داریم *و حسن مآب* که در اینجا در اصل کنیه ی مومنان مصلح ذکر می شود که اباالحسن (پدر حسن) است و همان کنیه ی حضرت علی است و باز می بینیم که اسم امام حسن و امام حسین نیز مطابق امر آسمان است. و در اینجا ظاهرا اسم حضرت علی امام حسن امام حسین و حضرت فاطمه آمده است.

در مورد طوبی باید گفت که مونث اطیب است و اطیب یعنی طیب ترین پس طوبی یعنی طیب ترین مونث (سیده النساء العالمین) و اگر می خواهید بدانید که طیب یعنی چه گواهی از قرآن برایتان می آورم که طیب یعنی آنچه که وقتی دانه (متشابه با نطفه) ای را در آن می کارند آن دانه را به ثمر می رساند و گواه آنکه داریم

سوره الأعراف

وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ يُادِنُ رَبَّهُ وَالنَّيِّبُ خَبْتُ لَّا يَخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ [58] و سرزمین خوب گیاه آن به فرمان پروردگارش می روید، و زمین بد جز اندک گیاهی از آن پدید نمی آید. برای مردمی که سپاس می گویند آیات خدا را اینچنین گونه | گون بیان می کنیم. (58)

پس طوبی یعنی زمینی (زمین متشابه با زن است زیرا هر دو دانه یا نطفه را می گیرند و حاصل را به عنوان گیاه یا فرزند تحویل می دهند) که به بهترین شکل گیاه یا فرزندش را به شوهرش تحویل می دهد و در اینجا واضح است که بهترین گیاه ، گیاه همین زمین است از این رو داریم الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنة که امام حسن و امام حسین آقایان جوانان اهل بهشتند که البته در بهشت همه جوانند و مراد از جوان احتمالا همان فرزندان یا ثمرات باید باشد که طبعا چون مادرشان طوبی است (و بذرشان هم بهترین بذر است) پس آنها بهترین شکوفه های بهشتند. مآب چه باز گشت انسان به سمت خدا (انا لله و انا الیه راجعون) و چه بازگشت

عمل انسان به او معنی شود هر دو متشابهند و انسان در بازگشت به سمت خدا اجر خود را از تجارت باز می یابد و این همان مآب و حسن مآب است. و بازگشت و مآب متشابه با فرزند است. کسی که به بطن قرآن نگاه می کند باید بداند خدا به حقیقت صحبت می کند مثلا در مثال های بـ الا اینکه نام حضرت علی علیه السلام علی است بسنده نیست برای اینکه منظور این آیات باشد بلکه باید نام او در آسمان علی باشد تا تاویل این آیه قرار گیرد یعنی اسم آن فرد باید رویش صدق کند و او باید واقعا فردی علی باشد اگر نه علی نامان بسیارند. که چون این اسامی و احوال در واقعیت هم بر حضرت علی صدق کرده است پس حضرت علی تاویل این آیات است در نامگذاری امام حسن نیز چون حاصل ازدواج مومن صالح با طوبی حسن است و این امری سماوی است پس برای انجام خودمتشابهی اسم امام حسن حسن نامیده شد تا اسم زمینی اش با اسم سماوی اش یکی باشد و همین گونه است که اسم امام حسن و امام حسین از آسمان (قرآن، الگوی جهان) مشخص شده است

به این صورت ما در مرحله ای هستیم که یک برنامه برای ادامه دادن این متشابهات از قرآن تعریف می کنیم تا علاقمندان این کار را ادامه دهند و آن اینکه

برنامه متشابهات

تمام متشابهات قرآن، آن کلمات و جملاتی که با هم متشابهند را پیدا کنید مانند آنچه در تشابه ام و امام و جایگذاری آن ها با هم داشتیم.

در ادامه برنامه ای دیگر تعریف می شود و آن اینکه

برنامه وجه شبه

همانگونه که در جایگذاری ام و امام داشتیم که چرا خدا به جای امام ام را آورده وجه شبه تمام متشابهات با هم را پیدا کنید

فصل چهارم: اصل اعمال

اما همانگونه که گفتم اعمال عبادی اصلی دارند که اهمیت و ارزش آن ها در برابر آن اصل مانند دنیا در برابر آخرت است و اصلا به خاطر متشابه شدن با اصول است که اعمال عبادی ظاهری پدید آمده اند زیرا همان طور که گفتم دین حق همان متشابه سازی برای رسیدن به خود متشابهی است هر چند که اعمال عبادی ظاهری به جای خود باقی اند زیرا جزء تبعیت از دین حقتند؛ اما حال می خواهیم مقداری از اصل اعمال را برای شما توضیح دهیم هرچند که آنچه می

گویم به این معنا نیست که اصل اعمال فقط یک تاویل (یک وجه) داشته باشد اما من به ذکر یک تاویل ممکن است بسنده کنم.

اصل قتل:

از حضرت سجاد علیه السلام نقل است که در تفسیر آیه کریمه «شما را در قصاص زندگانی و حیات است» - بقره: 179 «فرمود: «و شما را» ای امت محمد- «در قصاص زندگانی و حیات است»، زیرا هر که قصد قتل نماید با علم به اینکه قصاص خواهد شد دست از آن بردارد، همین زندگی و حیاتی برای کسی که قرار است کشته شود می باشد، و نیز موجب حیات فردی است که قرار است بکشد، و موجب حیات دیگر از مردمان نیز می باشد، همین که بدانند قصاص امری است واجب، از ترس قصاص جرأت کشتن پیدا نمی کنند، «ای اولو الألباب» یعنی ای خردمندان «باشد که تقوا پیشه کنید». سپس فرمود: بندگان خدا این قصاص قتلی است که در دنیا مرتکب آن شده و روحش را تباه نموده اید، برایتان بگویم که بدتر از این قتل چیست، و آنچه خداوند بر قاتلش واجب ساخته که از این قصاص بدتر است؟! گفتند: آری ای زاده رسول خدا. فرمود: بدتر از این کشتن ارتکاب به قتلی است که تا ابد جبران ناپذیر و عاری از حیات و زندگی است. گفتند: آن چه قتلی است؟ فرمود: گمراه نمودن نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی بن ابی طالب و سلوک به غیر راه خدا، و اینکه دیگری را به پیروی راه دشمنان علی علیه السلام تحریک و به امامتشان ترغیب کند، و حق علی را از او دفع نموده و فضیلت آن حضرت را انکار نماید، و هیچ ابایی از این اعطای بناحق و تعظیم دشمن آن حضرت نداشته باشد، این همان قتلی است که تا ابد فرد مقتول را در جهنم نگه می دارد، پس جزای این چنین قتلی خلود در آتش جهنم است.

الاحتجاج، ج 2، ص: 149

-احتجاج - ترجمه جعفری

اگر می خواهید بدانید چرا گمراه کردن از ولایت اصل قتل است باید بدانید در کتاب خدا زنده بودن متشابه با دیندار بودن و مردن متشابه با بی دین بودن است چنانچه داریم: سوره الأنفال

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ [24] ای کسانی که ایمان آورده اید، چون خدا و پیامبرش شما را به چیزی فرا خوانند که زندگیتان می بخشد دعوتشان را اجابت کنید و بدانید که خدا میان آدمی و قلبش حایل است و همه به پیشگاه او گرد آورده شوید. (24)

که در اینجا دعوت خدا و حضرت محمد (دین) زنده کننده خوانده شده بنابراین دین داری همان

زنده بودن است و وجه تشابه آن این که میزان زندگی و بهره مندی در آخرت با میزان دین داری مشخص می شود و این همان اصل اعمال است که گفتیم که برای فهم آن باید متشابهات را دانست بنابراین اصل قتل همان گمراه کردن از راه خداست.

یا آنکه داریم: سماعه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که: از ایشان در باره آیه ی > مَن قَتَلَ تَقْسًا بِغَيْرِ تَقْسٍ أَوْ فُسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأْتَمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأْتَمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلْنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِن كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لُمْسِرُونَ < پرسیدم، فرمود: هر کس نفسی را از گمگشتگی به رهیافتگی آورد، گویا آن را زنده کرده و هر کس نفسی را از رهیافتگی به گمگشتگی بکشاند، به حق آن را کشته است

سماعه گوید: از امام صادق (ع) این قول خدای عزوجل را پرسیدم: (هر که انسانی را بجز برای قصاص انسانی بکشد، گویا همه مردم را کشته، و هر که او را زنده کند گویا همه مردم را زنده کرده، 32 سوره 5) فرمود: هر که او را از گمراهی بسوی هدایت بردگویا او را زنده کرده و هر که او را از هدایت بسوی گمراهی برد، گویا او را کشته است.

بنابراین ظاهراً وقتی در آیه داریم هر کس نفسی را بکشد مانند آن است که همه ی مردم را کشته مقصود از قتل اول گمراه کردن و منظور از قتل دوم کشتن است و اینگونه کشتن یک فرد (گمراه کردنش) از کشتن همه ی افراد بدتر است و نمونه هایی از این دست را در ليله القدر خیر من الف شهر (شب قدر بهتر از هزار ماه است) و سایر سخنان قرآن هم شاید ببینید و این باز همان متشابه سخن گفتن خداست که در صورتی که معنا و وجه تشابه آن را دنبال کنید به تناقض می رسید زیرا کشتن همه ی مردم از کشتن یک شخص بدتر است اما منظور خدا از کشتن یک شخص ظاهراً گمراه کردن اوست و بر این اساس گمراه کردن یک شخص (که خدا به جای آن کشتن یک شخص را آورده) از کشتن همه ی مردم بدتر است چنانچه کشتن همه ی مردم باعث جهنم شدن دنیایشان می شود اما دنیا تمام می شود و اصل زندگی آخرت است و گمراه کردن باعث جهنم شدن آخرت فرد می شود که تا ابد به آن گرفتار می ماند پس گمراه کردن از کشتن همه هم بدتر است. و باز در روایتی داریم:

و امام حسن عسکری علیه السلام فرموده: مردی همراه با فردی که گمان داشت او قاتل پدرش می باشد نزد امام سجاد علیه السلام رسیده و اعتراف نمود و مستوجب قصاص شد، آن حضرت از وی دم خواستار عفو او شد تا خداوند ثوابش را عظیم دارد، ولی دلش راضی نشد. پس امام علی بن الحسین علیهما السلام به وی دم که خواهان قصاص بود فرمود: اگر از این مرد فضیلتی یافت می آید بخاطر همان او را عفو کن، و از این گناهش در گذر. گفت: ای زاده رسول خدا، او را بر من حقی است، ولی نه در آن حد که موجب عفو از قتل پدرم باشد. فرمود: پس چه قصدی داری

ری؟! گفت: پرداخت دیه، اگر قصد آن حق را دارد، من هم با او با پرداخت دیه کنار آمده و از او می‌گذرم. امام علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: حق او در زمه شما چیست؟ گفت: ای زاده رسول خدا، به من یکتاپرستی را تلقین کرده، همراه با نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامت علی و باقی امامان - علیهم السلام - حضرت فرمود: آیا چنین حقی کفایت از خون پدرت نمی‌کند؟ آری بخدا سوگند این چنین حقی در عوض خونهای تمام اهل زمین از ابتدا تا انتهی جز انبیا و امامان علیهم السلام اگر کشته شوند کفایت می‌کند، زیرا هیچ چیزی وفا به خون اینان نمی‌کند.

الاحتجاج، ج 2، ص: 150

-احتجاج - ترجمه جعفری

اصل عاق والدین

در مورد عاق والدین قبل از این هم این حدیث را آوردم که حضرت محمد می‌گوید من و علی پدر و مادر این امتیم و تشابه آن را هم توضیح دادیم پس عاق والدین باز عبارتی متشابه است که در آن منظور اصلی تر عاق شدن توسط پیامبر و امام است.

چنانچه داریم: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من و علی علیه السلام پدران این امت هستیم، پس لعنت خدا بر عاق والدین این امت باد.

(«أنا و علی أبوا هذه الامة، فعلى عاق والديه لعنة الله.»)

-تفسیر البرهان، ذیل آیه ی سی و شش نساء اصل آزاد کردن بنده

اصل آزاد کردن بنده ظاهراً آزاد کردن افراد از بندگی شیطان است و افراد بنده های مومنان می‌شوند تا زیر دست آن‌ها از بندگی شیطان در آیند مانند کسانی که به علت بندگی شیطان به مسلمانان حمله کرده اند و منظور از آزاد کردن بنده آن نیست که کسی که یک بار فرمان به به بندگی گرفتنش داده شده بی دلیل آزاد شود اگر نه پس چرا خدا حکم به بنده گرفتن آن داده؟ بلکه افرادی که به بندگی مومنان (خدا) گرفته شدند پس از آنکه از بندگی شیطان آزاد شدند مستحق است تا متشابه با آن از بندگی ظاهری هم آزاد شوند و آزاد کردن بنده ای که هنوز بنده ی شیطان است به غیر از فساد نیست. در اصل مشرکان به مسلمانان حمله می‌کنند و عده ای از آن‌ها به علت تعلیمات غلط پیرو شیطان شده اند و دست به کشتار مسلمانان زده اند و آنها را به خانه های مسلمانان به عنوان بنده می‌برند تا تربیت شوند و از بندگی شیطان آزاد شوند که بهتر

از کشتن آنهاست در اصل خود به بندگی گرفتن مشرکان به منزله ی آزاد کردن بنده است زیرا این عمل برای آزاد شدن آن ها از دست شیطان انجام می شود و آزاد کردن زودتر از موعد آن ها نه تنها آزاد کردن واقعی بنده نیست بلکه ایجاد خلل در آزاد کردن بنده است (یعنی در آزاد شدن بندگان شیطان از بندگی شیطان خلل وارد شده) و اگر بخواهیم تاویلات کوچکتر آزاد کردن بنده بگوییم آن است که مومنی را که در چنگال مشرکی برده است آزاد کرد.

اصل حج

قبل از آنکه بگویم اصل حج چیست باید بگویم انسان وقتی گرفتار می شود شروع به خواندن خدایان می کند اما فقط یک خداست که جواب او را می دهد و بنابراین از خواندن سایر خدایان دست می کشد تا از گرفتاری اش خلاصی یابد و خالصانه خدا را می خواند اینگونه به بیت سماوی خدا که همان توحید و لا اله الا الله است وارد می شود؛ متشابه با این وضعیت حج و مناسک آن در دین واجب شده که انسان خود را در آنجا متشابه با انسان گرفتار می کند و در کوه و بیابان می دود و به خانه ی خدا وارد می شود بنابراین اصل حج همان عمل اولیه است که انسان گرفتار انجام می دهد چنانچه داریم سوره الإسراء

وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَيْهَا فَلَمَّا تَجَاكُمُ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا [67] چون در دریا شما را گزند رسد، همه آنهایی که می پرستید از نظرتان محو شوند، مگر او. و چون شما را به ساحل نجات برساند از او رویگردان شوید، زیرا آدمی ناسپاس است. (67)

هرکس به حج می رود باید بداند که اصل حج که خدا از بنده می خواهد این نیست بلکه اصل حج معرفت امام و رسیدن به نظر اوست در احکام و ... و این حج کعبه هم با دیدن امام کامل می شود اگرچه دویدن در بیابان و ... اصل حج نیست بلکه متشابه آن است در اصل، اصل حج، حج بیت سماوی خداست که همان لا اله الا الله است و راه رسیدن به لا اله الا الله ائمه اند و در روایت داریم و روی عنه (علیه السلام)، و قد نظر إلى الناس يطوفون بالبیت، فقال: «طواف كطواف الجاهلية، أما والله ما بهذا أمروا، ولكنهم أمروا أن يطوفوا بهذه الأحجار، ثم ينصرفوا إلينا و يعرفونا مودتهم، و يعرضوا علينا نصرتهم». و تلا هذه الآية: ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفْتَهُمْ وَ لِيُؤْقُوا تَذَوْرَهُمْ و قال: «التفت: الشعث، و النذر: لقاء الامام (عليه السلام)».

روایت شده است از ابا عبدالله علیه السلام که به مردم طواف کننده به خانه ی خدا نگاه کرد و گفت طوافی مانند طواف جاهلیت. اما و الله به این امر نشدند، بلکه امر شدند که به این سنگ ها طواف کنند بعد به سمت ما بیایند و مودت خود را اعلام کنند و نصرت خود را به ما عرضه

کنند و این آیه را خواند ثم ایقضوا تفههم و لیوفوا نذورهم (سپس چرک را از خود دور کنند و نذر خود را وفا کنند) و گفت چرک شعث است و نذر ملاقات امام.

تفسیر البرهان ذیل آیه ی بیست و نه حج

اما بهتر است بدانید ظاهرا جاهل را کسی گویند که محکم را از متشابه تشخیص ندهد و عاقل را کسی گویند که محکم را از متشابه تشخیص دهد و اینکه کسانی که حج خانه ی خدا کنند اما نفهمند وجه محکم آن و اصل آن چیست و به دیدار امام نروند یعنی محکم را از متشابه تشخیص نداده اند و حج بیت سماوی خدا را رها کرده اند و بیت زمینی پرداخته اند برای همین عملشان عملی جاهلی خوانده می شود. چنانچه می دانید با این عمل شاید نه کسی گناهانش کامل ریخته شد (در حالی که بعد از حج مقبول گناهان انسان آمرزیده می شود) و نه مستجاب الدعوه شد اما زیارت ولی (امام ، خلیفه خدا) باعث آمرزش گناهان می شود و انسان را مستجاب الدعوا می کند زیرا جواب تمام سوالهایش را از امام می گیرد چنانچه زیارت حضرت عیسی چنین شد.

۱۷ روزی از روزها واقع شد که او تعلیم می دادو فریسیان و فقها که از همه بلدان جلیل و یهودیه و اورشلیم آمده، نشسته بودند وقوت خداوندبرای شفای ایشان صادر می شد،

۱۸ که ناگاه چند نفر شخصی مفلوج را بر بستری آوردند ومی خواستند او را داخل کنند تا پیش روی وی بگذارند.

۱۹ و چون به سبب انبوهی مردم راهی نیافتند که او را به خانه درآورند بر پشت بام رفته، او را با تختش از میان سفالها در وسط پیش عیسی گذاردند.

۲۰ چون او ایمان ایشان را دید، به وی گفت: «ای مرد، گناهان تو آمرزیده شد.» *انجیل لوقا فصل پنج) و بعد از حج مقبول گناهان ریخته می شود.

در اصل ، اصل حج و بیتهی که من دخله کان آمنا بیت سماوی خداست که خدا می گوید کلمه لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی و این بیت یا حصن است که من دخله کان آمنا و در اصل همان ایمان و ولایت است چنانچه بدیهی است که من دخل الایمان کان آمنا و ایمان یعنی در امان بودن (از عذاب خدا) و ایمان متشابه با بیت است. به خاطر همین امان از عذاب هم هست که می فهمیم گناه فرد آمرزیده شده است. بنابراین یکی از بزرگترین تاویلات حج یا شاید بزرگترین تاویلش آن است که انسان به ملاقات امام برسد و با آن اهل لا اله الا الله شود و به بیت سماوی خدا وارد شود که هرکس در آن وارد شود از عذاب خدا در امان است.

همچنین خواننده باید دقت کند که در مورد حج و ... تدروی نکند که هم حج خانه ی سنگی واجب است و هم حج خانه ی سماوی منتها حج خانه ی سنگی شرایطی دارد و اگر این متشابهات به محکمت لطمه بزند رها می شوند چنانچه امام حسین حج را نیمه کاره رها کرد.

اصل دروغ

دروغ گویی آن است که انسان چیزی بگوید که عمل نکند یا دروغی به خدا و رسولش نسبت دهد و در این باره داریم یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون که منظور ظاهرا يقولون سائل مثل ما انزل الله است که خدا هم می گوید فاتوا بسوره من مثله و ان لم تفعلوا و لن تفعلوا بنابراین این قول دروغ همان مانند سخن خدا آوردن است که کسی هم که اشتباه حرف قرآن را برداشت کند به منزله ی دروغ بند به خداست و دروغ او همان است که می گوید خدا چنین چیزی گفته.

اصل طعام (غذا)

اصل طعام در زبان خدا ظاهرا سخن است (یادآوری می کنم که اینکه می گویم مثلا اصل طعام سخن است به این معنا نیست که تمام متشابهات طعام سخن است یا اصلی ترین منظور سخن است بلکه سخن یکی از متشابهات طعام است که از آن اصل تر و مهم تر است) و سخن شنیدن متشابه با خوردن است و نشانه این سخن همان قضیه ی نان فریسیان و حواریون حضرت عیسی که از انجیل آوردم است و همچنین روایتی که ذیل آیه ی بیست و چهار سوره ی عبس در تفسیر البرهان آمده است و آن اینکه زید شحّام، روایت کرده است که از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم و عرض کردم که در این آیه شریفه: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ»، منظور از غذا چیست؟ فرمود: علم وی است که باید ببیند از چه کسی آن را فرا می گیرد. بنابراین باز خواننده باید توجه کند که مهم تر از آنکه انسان از مال حرام بخورد آن است که پیرو سخن و انسانی که سخن ناحق از طرف غیر خدا می گوید نباشد، مثلا به جای پیرو امام بودن پیرو نا آگاهان به دین یا دشمنان دین نباشد.

اصل روزه

اصل طعام را شناختید حال برای شما قابل تصور است که اصل روزه چیست زیرا روزه نخوردن طعام و نیاشامیدن است برای مدتی خاص و در اصل همان گوش ندادن به سخن کسی غیر از سخن خداست در هنگامی که سخن خدا برای ما مشخص و در دسترس نیست (چنانچه می دانید اصل طعام همان سخن است) و سعی کردن در تابع افرادی که سخن ناحق را می گویند، ن شدن. چنانچه داریم (نه- پانزده- روایت متی (انجیل متی))

که حضرت عیسی می گوید یک روز خواهد آمد که من از نزد دوستانم خواهم رفت آن زمان وقت روزه گرفتن است.

پس آنان که سخن حضرت عیسی را شنیده اند که همان سخن خداست روزه ی آن ها این است که به سخن سائیرینی که علم حضرت عیسی را ندارند گوش نکنند.

اصل اطعام فقیر و مسکین و ...

با توجه به شناخت اصل طعام حال خود حساب کنید که اصل فقیر کیست و اصل اطعام نیازمندان چیست. و بدانید که ارزش عمل کسی که سخن خدا را به کسی می رساند که نیازمند به آن است نسبت به کسی که غذای مورد نیاز او را می دهد مانند آخرت در برابر دنیاست (البته دقت کنید که این به آن معنا نیست که اطعام فقرا تعطیل شود و منحصرأ به پراکندن سخن خدا مشغول شویم اگر به سنت حضرت محمد و ائمه نگاه کنید می بینید که بسیار به فقرا کمک می کردند و چه بسا به فقیری کمک کنید و او خود باعث اطعام سخن خدا به نیازمندان بسیاری شود و شما هم در ثواب او شریک شوید) اما می خواهیم از اصل غافل نشوید و به فرع پردازید و همت شما منحصرأ سیر کردن شکم های گرسنه باشد که با اتمام دنیا گرسنگی آن ها نیز تمام می شود بلکه به فکر سیر کردن ذهن های گرسنه باشید که تا ابد باقی خواهند ماند و از کمک شما بهره مند خواهند بود. و این متشابه با همان اصل قتل است که گفتم.

اصل صله رحم

ارحام در اصل همان ائمه اند که به منزله ی مادر مومنانند و منظور از صله رحم صله با ایشان است و قطع رحم یعنی جدایی و دشمنی با ایشان.

اصل عورات

عورات متشابه با نظرات دینی افراد است که می خواهند آن ها را بر یکدیگر عرضه کنند که این عمل متشابه با جماع و لواط است و نباید انجام شود الا با آنکه آن را می پذیرد اگر نه کشف عورت موجب آن می شود که دیگران میل به جماع یا لواط با او پیدا کنند بنابراین فرد همواره باید نظری را که موجب بگو و مگو باشد بیوشاند که این کار به منزله ی کشف عورت است

اصل لواط

بگو و مگو کردن بر سر مسائل دینی هنگامی که هیچکدام از طرفین قانع نباشند و فرد بخواهد چیزی که در توان دیگری نیست و اهلیت آن را ندارد به او حمل کند به منزله ی لواط است

زیرا لواط جمع شدن یک نفر با مردان است که سنگ بر آن هاست و زاینده نیستند و این متشابه با سخن گفتن به کسی است که قلب نرمی ندارد و اهلیت ندارد و چون لواط ریختن آب در چنین شخصی است و آب متشابه با سخن است بنابراین لواط باطنا همان گفتن سخن به نااهلش است

اصل زنا و حرامزادگی

یاد دادن دین به صورت غلط به مردم به منزله ی زناست زیرا بنده متشابه با زن است و متبوع و هنگامی که انسان از کسی غیر خدا تبعیت کند مانند زنی است که شوهری دیگر برگزیده و این به منزله ی زناست همانطور که در مورد حرامزادگی هم گفتم اصل حرامزادگی آن است که انسان تبعیت کننده از امام باطل باشد زیرا اصل مادر امام و کسی است که انسان او را بین خود و خدا واسطه قرار داده تا حرف خدا را بفهمد. زنا عملی است که بیشتر از فتوادهندگان و فقیهان سرمی زند زیرا آن ها خود را جای امام معرفی می کنند و سخنان حضرت محمد و قرآن را با فهم خود به مردم منتقل می کنند مانند زنی که منی شوهرش را به فرزند تبدیل می کند و هرگاه سخنی بگویند که منظور خدا و رسولش نبوده با شیطان زنا کرده اند و پیروان آن ها حرام زاده محسوب می شوند و این حرامزادگی باطنی است.

اصل مستی

ساکر بودن آن است که انسان چیزی بگوید که معنی اش را نفهمد چنانچه داریم لا تقربوا الصلوه و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون اصل مستی آن است که انسان قرآن و کتب آسمانی را بخواند اما معنی محکم آن را نفهمد.

اصل درازگوشی (حمار بودن)

اصل درازگوشی آن است که انسان مست باشد و سخن خدا را نفهمد و صدای خود را هم بر رسول خدا و آنکه می فهمد بلند کند و در برابر او اظهار نظر کند که مقصود خدا چنان است و حرف رسول را قبول نکند. چنانچه داریم لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ان الذین یغضون من اصواتهم عند رسول اللہ اولئک الذین امتحن اللہ قلوبهم للتقوی و داریم اغضض من صوتک ان انکر الاصوات لصوت الحمیر و در آنکه چرا درازگوش نفهم است و همان مست است آنکه داریم مثل الذین حملوا التوراه ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا که درازگوش تورات و قرآن را حمل می کند اما معنای آن را نمی فهمد

اکنون ما در مرحله ای دیگر هستیم که برنامه ای دیگر تعریف می کنیم و آن اینکه

برنامه اصل متشابهات

با توجه به اینکه متشابهات قرآن زیادند اما از هر دسته یکی از آن ها محکم است و آن اصل آن متشابه است اصل تمام متشابهات و اصل تمام دستورات دینی را پیدا کنید.

فصل پنجم: آزمایش ایمان بندگان توسط متشابهات

کاربرد دیگر متشابهات در آزمایش هایی است که مشخص می کند ایمان بنده چقدر است باید بدانید که ایمان شما با عمل شما آزمایش می شود و صرف اینکه فرد بگوید ایمان دارم رها نمی شود و آزمایش می شود چنانچه داریم: سوره العنکبوت

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ [2] آیا مردم پنداشته اند که چون بگویند: ایمان آوردیم، رها شوند و دیگر آزمایش نشوند؟ (2)

اما آزمایش به چه صورت است؟ باید گفت توسط متشابهات؛ و هرگاه بخواهیم بدانیم آیا شما به عذاب خدا ایمان دارید به این نگاه می شود آیا به متشابهات عذاب خدا توسط افرادی ضد خدا بیشتر اهمیت می دهید یا به عذاب خدا. اگر از عذاب خدا ترسیدید و عذاب مردم را بر آن ترجیح دادید معلوم می شود به عذاب خدا و جهنم ایمان دارید اما اگر از عذاب مردم ترسیدید و به عذاب خدا توجه نشان ندادید معلوم می شود به عذاب مردم بیشتر ایمان دارید چنانچه داریم: سوره العنکبوت

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنَ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْلَىٰ أَلَمْ يَأْتِكُمْ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ [10] بعضی از مردم می گویند: به خدا ایمان آورده ایم. و چون در راه خدا آزاری ببینند، آن آزار را چون عذاب خدا به شمار می آورند. و چون از سوی پروردگار تو مددی رسد، می گویند: ما نیز با شما بوده ایم. آیا خدا به آنچه در دلهای مردم جهان می گذرد آگاه تر نیست؟ (10)

و ایمان پندار شما نیست حتی ممکن است گمان کنید که ایمان دارید اما نداشته باشید چنانچه داریم: سوره الحجرات

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ [14] اعراب بادیه نشین گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده اید، بگویید که تسلیم شده ایم، و هنوز ایمان در دلهایتان داخل نشده است. و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید از ثواب اعمال شما کاسته نمی شود، زیرا

خدا آمرزنده و مهربان است. (14)

بلکه ایمان وقتی تصدیق می شود که عملتان گواه آن باشد نه آنکه پیش خود اقرار داشته باشید که مثلا حساب قیامت و بهشت و جهنم حق است بلکه این پندار شماسست و نه ایمان شما.

نمونه ی دیگر از آزمایش ایمان با متشابهات این آیه است: سوره التوبة

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ [81] آنان که در خانه نشستند و از همراهی با رسول خدا تخلف ورزیده اند خوشحالند. جهاد با مال و جان خویش را، در راه خدا، ناخوش شمردند و گفتند: در هوای گرم به جنگ نروید. اگر می فهمند بگو: گرمای آتش جهنم بیشتر است. (81)

در این آیه مشخص می شود این افراد به جهنم ایمان ندارند زیرا گرمای جنگ باعث می شود به جنگ نروند و اهل جهنم شوند پس معلوم است فهم ندارند تا بفهمند جهنم گرم تر است از هوایی که می بینند و این نشان عدم ایمان آن ها به جهنم است هرچند گمان کنند که به جهنم ایمان دارند اما ایمانشان با گرمای هوا آزموده شد و باطل دانسته شد یا آنکه می دانیم روزه سپر آتش جهنم است و پر واضح است که کسی که با این وجود به خاطر گرمای هوای تابستان یا ... روزه نمی گیرد این عمل ناشی از ایمان کم او به جهنم است و اگر به جهنم ایمان داشت روزه گرفتن در گرمای تابستان را به چشیدن گرمای جهنم ترجیح می داد و هرچند پیش خود گمان کند به جهنم ایمان دارد اما این عملش سخنش را تکذیب می کند. (هرچند توجه به این نکته لازم است که درجات ایمان بندگان با هم متفاوت است و آنان که ایمان بیشتری دارند نباید آنان که ایمان کمتری دارند را مورد ملامت قرار دهند.)

همچنین امام کسی است که نعمت (مال و انفس) را از فرد در دنیا که نعمت متشابه است طلب می کند و در آخرت در حرم آمن به او تحویل می دهد و هرکس به محکمت ایمان داشته باشد نعمت را به امام می دهد و هرکس به متشابهات ایمان داشته باشد آن را برای خود در دنیا نگه می دارد و امام را یاری نمی کند. فرم کلی به این صورت است که انسان مضطر می شود و معبودهای باطل از نظرش پاک می شود و خدا به خاطر اخلاصش به او نعمت می دهد اما بعد از او زکات طلب می کند تا مشخص کند آیا قبول دارد که نعمت را خدا به او داده و راه او ذکر یا همان صلاه است و نعمت را اگر ذکر کند که خدا به او داده به امام می دهد و اعتماد می کند که

خدا دوباره به او پس می دهد و اگر به اینکه نعمت از خداست کافر باشد پس مایوس است از اینکه دوباره خدا به او نعمت دهد و نعمت متشابه (نعمت دنیا) را نزد خود نگه می دارد و بدبخت می شود

فصل ششم: عام و خاص

نکته ی دیگری که باید در مورد فهم قرآن مد نظر داشت آن است که قرآن عام و خاص دارد. بعضی وقت ها خدا کلمه ای را عام به کار می برد اما منظور او تمام آن کلمه نیست بلکه در مورد افرادی خاص یا حالتی خاص است و اگر به این نکته دقت نکنید باز در ظاهر قرآن تناقض خواهید دید مثلا به این مورد که ذیل آیه ی سه نساء در تفسیر البرهان آمده توجه کنید:

ابن ابی عوجاء از هشام بن حکم پرسید: مگر خداوند حکیم نیست؟ گفت: آری، او احکم الحاکمین (حکیم ترین حکیمان) است. گفت: پس به من بگو این آیه که خداوند تعالی در آن می فرماید: «فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم ألا تعدلوا فواحدة» آیا این واجب نیست؟ گفت آری. گفت: و نیز به من بگو این آیه خداوند سبحان در آن می فرماید: «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ» [و شما هرگز نمی توانید میان زنان عدالت کنید هر چند (بر عدالت) حریص باشید، پس به یک طرف یکسره تمایل نوزید تا آن (زن دیگر) را سرگشته (بلا تکلیف) رها کنید] این چگونه حکیمی است که این گونه سخن می گوید؟ اما او جوابی نداشت، پس به مدینه نزد امام صادق علیه السلام رفت، امام فرمود: ای هشام! اینک نه وقت حج است، نه عمره. هشام گفت: آری جانم به فدایت، به خاطر کار مهمی آمده ام. چرا که ابن ابی عوجاء در باره مسأله ای از من سؤال کرد که جوابی برای آن نداشتم. فرمود: آن چیست؟ و او نیز ماجرا را برایش تعریف کرد. امام صادق علیه السلام به او فرمود: در باره آیه «فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم ألا تعدلوا فواحدة» باید گفت که منظورش توانایی در نفقه است. اما در باره آیه: «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ» [و شما هرگز نمی توانید میان زنان عدالت کنید هر چند (بر عدالت) حریص باشید، پس به یک طرف یکسره تمایل نوزید تا آن (زن دیگر) را سرگشته (بلا تکلیف) رها کنید] منظورش در مودت و دوست داشتن است. و زمانی که هشام به ابن ابی عوجاء چنین پاسخ داد، ابن ابی عوجاء گفت: به خدا سوگند که این پاسخ از تو نیست چنانچه می بینید حول آیه ی سه بحث در مورد مال است (مثلا در آیه ی چهار) اما حول آیه ی صد و بیست و هشت بحث در مورد محبت است بنابراین عدالت منظور عدالت عام نیست بلکه در جایی خاص محبت آمده و در جایی خاص مال.

سوره النساء

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَفْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِمَّنِّي وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أُذُنِي أَلَّا تَعُولُوا [3] اگر شما را بیم آن است که در کار یتیمان عدالت نورزید، از زنان هر چه شما را پسند افتد، دو دو، و سه سه و چهار چهار به نکاح درآورید. و اگر بیم آن دارید که به عدالت رفتار نکنید تنها یک زن بگیرید یا هر چه مالک آن شوید. این راهی بهتر است تا مرتکب ستم نگردید. (3)

وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ فُكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا [4] مهر زنان را به طیب خاطر به آنها بدهید. و اگر پاره ای از آن را به رضایت به شما بخشیدند بگیرید که خوش و گوارایتان خواهد بود. (4)

سوره النساء

وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا ثُورًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا [128] اگر زنی دریافت که شوهرش با او بی مهر و از او بیزار شده است، باکی نیست که هر دو در میان خود طرح آشتی افکنند، که آشتی بهتر است. و بخل و فرومایگی بر نفوس مردم غلبه دارد. و اگر نیکی و پرهیزگاری کنید خدا به هر چه می کنید آگاه است. (128)

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُواهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا رَحِيمًا [129] هر چند بکوشید هرگز نتوانید که در میان زنان به عدالت رفتار کنید. لکن یکباره به سوی یکی میل نکنید تا دیگری را سرگشته رها کرده باشید. اگر از درآشتی دریابید و پرهیزگاری کنید خدا آمرزنده و مهربان است. (129)

مثال دیگر این آیه است که در آن داریم «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ (199)» سوره بقره

[پس از همان جا که (انبوه) مردم روانه می شوند، شما نیز روانه شوید و از خداوند آمرزش خواهید که خدا آمرزنده مهربان است]

اما کلمه ی مردم هرچند در این جا عام آمده اما طبق روایتی که در تفسیر البرهان ذیل این آیه آمده منظور از مردم حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل است و اصلا اگر معنای آن عام بود و

تمام مردم مد نظر بود تناقض آشکاری بود زیرا مردم در مکان روانه شدن با هم اختلاف داشتند و اصلاً شاید شان نزول این آیه حل همان اختلاف بود.

آن روایت چنین آمده:

1) امام صادق علیه السلام فرمود: ابراهیم علیه السلام، اسماعیل علیه السلام را به سوی موقف برد و آن دو از آنجا بازگشتند. سپس همه مردم از آنجا بازمی گشتند تا این که تعداد قریبش افزایش یافت و گفتند: ما از آن مکانی که مردم باز می گردند، باز نمی گردیم. قریبش از مزدلفه بازمی گشت و مردم دیگر را از این که از مزدلفه بازگردند منع می نمودند و آنان را وادار می نمودند که از عرفات بازگردند. هنگامی که خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث کرد، به او امر فرمود که از همان جایی که مردم باز می گردند، بازگردد و منظور خداوند از مردم، ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام بود.

اما اگر بخواهم طوری توضیح دهم که سنی ها و سایر ادیان و مذاهب هم بهتر قبول کنند این سه آیه را مثال می زنم:

سوره مجادله

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَىٰ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَجَّوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُّونَهَا فَيَنسَوْنَ الْمَصِيرَ [8] آیا آنها را که از نجوا منع شده بودند ندیدی که کاری را که از آن منع شده بودند از سر گرفتند و باز هم برای گناه و دشمنی و نافرمانی از پیامبر با هم نجوا می کنند؟ و چون نزد تو می آیند، به گونه ای تو را سلام می گویند که خدا تو را بدان گونه سلام نگفته است، و در دل می گویند: چرا خدا ما را بدانچه می گوئیم عذاب نمی کند؟ جهنم برایشان کافی است. بدان داخل می شوند، و این بد سرانجامی است. (8)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَجَّوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ [9] ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر با یکدیگر نجوا می کنید، در باب گناه و دشمنی و نافرمانی از پیامبر نجوا نکنید، بلکه در باب نیکی و پرهیزگاری نجوا کنید. از آن خدایی که همگان نزد او گرد می آید بترسید. (9)

إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ [10] هر آینه نجواکردن کار شیطان است که می خواهد مؤمنان را محزون کند و حال آنکه هیچ زبانی، جز به فرمان خداوند، به آنها نمی رساند. و مؤمنان باید که بر خدا توکل کنند.

(10)

ملاحظه می کنید با آنکه خدا نجوای خوب را هم معرفی می کند اما در آیه ی ده نجوی را از شیطان می داند که پر واضح است که می فهمیم در سخن خدا خاص و عام وجود دارد و لفظ نجوی در آیه ی ده خاص نجوای بد است که در آیه ی هشت آمده است بنابراین می فهمیم که در قرآن خاص و عام وجود دارد همین گونه است در آیاتی مانند فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم باید دانست که لفظ مشرکین ممکن است خاص آمده باشد و تمام آن ها را در برنگیرد بی توجهی به این نکات می تواند منجر به ایجاد تفکرات خوارجی و سایر تفکرات تابعه از قبیل تفورات داعش شود.

مشاهده می کنید حتی برای یک ترجمه ی ساده از قرآن و فهم ساده اگر محکم و متشابه و عام و خاص را ندانید به گمراهی می روید و اضافه بر این ها سبک سخن گفتن خدا ملاحظات دیگری هم دارد که البته ما همین مقدار را برای تذکر کافی دیدیم. اما پر واضح است که هرکس بخواهد برای قرآن قیام کند یا جهاد کند یا طبق قرآن مشرکان را مشخص کند چه کسانی هستند و حکم خدا را در مورد آن ها اجرا کند نیاز است محکم و متشابه، عام و خاص، ناسخ و منسوخ و سایر نکات سبک سخن گفتن خدا را بداند تا بیش از آنکه اصلاح کند، فساد نکند. هر جا که کسانی می خواهند برای حق یا قرآن و دین یا یکی از کتب آسمانی قیام کنند مانند مکان هایی که داعش، خوارج صهیونیسم و سایر گروه های این چنینی پدید آمدند و یارگیری کردند و رشد کردند باید سبک سخن گفتن خدا آموزش داده شود تا بدانند سخن خدا به آن تعبیر که مردم گمان می کنند ساده نیست و فهم آن از عمل به آن مشکل تر است آن ها که می دانند قرآن اینگونه است با ارائه ی مستند به آنان که نمی دانند برسانند مثلا آیاتی را که تناقضی بین ظاهر آن ها دیده می شود (مانند بحث عدالت بین زنان که در آیات سه و صد و بیست و نه نساء آمد) با ارائه منظور خدا به آن ها گوشزد کنند تا فریب آنان که از قرآن تعبیر اشتباه می کنند را نخورند.

باید بگویم هنگامی که پیغمبری ظهور می کند و درون مردم را از شیطان پاک می کند آن اشخاص پاک می شوند و تا زمانی که پیغمبر یا اوصیایش بین آن هاست پاک می مانند اما وقتی غائب می شوند و کتاب آنها باقی می ماند پس مردمی که از اول از خدا پرستی به بت پرستی رسیده بودند و با آمدن پیغمبر جدید پاک شده بودند حال کتابی کامل تر را می بینند و با سوء برداشت از آن بت پرستی جدیدتری آغاز می کنند و تعبیرات اشتباه ناشی از سوء برداشت از کتب آسمانی با بزرگتر شدن منابع کتب آسمانی بیشتر می شود و از قبل هم بت پرستی و گمراهی بیشتر می شود و فرد از اول هم که پیغمبر جدید را ندیده بود گمراه تر می شود و وضعش از بی دینان هم بدتر می شود در این زمان است که عالم باید علم خود را آشکار کند و اگر نکند مورد لعن است چنانچه داریم

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعَةُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لُعْنَةُ اللَّهِ.

رسول خدا: وقتی بدعت در امتم ظاهر شد پس عالم باید علمش را ظاهر کند و اگر نکند پس لعنت خدا بر اوست.

بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الایمه الاطهار علیهم السلام - مجلد ۲، صفحه ۷۲

و همین گونه است که حضرت عیسی می گوید این قوم بدکار مثل کسی است که دچار روح ناپاک شده باشد. زیرا وقتی روح ناپاک از وجود چنین شخصی خارج می شود برای مدتی به بیابان ها می رود تا جای راحتی پیدا کند ولی جایی نمی یابد و دوباره به سراغ آن شخص می آید و قلب او را پاک ولی خالی می بیند پس هفت روح خبیث تر از خودش را یافته و با هم وارد وجود آن شخص می شوند و در آنجا می مانند در نتیجه وضع این شخص بدتر از اولش می شود. (انجیل متی دوازده: چهل و سه الی چهل و پنج)

حتی مواردی هست که حضرت محمد آنچه که خود گفته بود را نسخ می کرد اما عده ای (شاید از ترس رعایت نشدن دستور قرآن و خدا) به حرف حضرت محمد اهمیت نمی دادند و مثلا اگر می گفت در سفر روزه نگیرید می گرفتند، با اینکه خود حضرت محمد قرآن را آورده بود و وجوب روزه را برایشان آشکار کرده بود چنانچه داریم:

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله در سفر، روزه مستحبی یا واجب نمی گرفت و آنها، بر رسول الله صلی الله علیه و آله افترا می زدند تا این که این آیه بر رسول الله صلی الله علیه و آله در گراع العمیم به هنگام نماز صبح نازل شد؛ پس رسول الله صلی الله علیه و آله ظرف آبی خواستند و آب نوشیدند و به مردم نیز دستور دادند تا افطار کنند. گروهی گفتند: روز به نیمه رسیده و مایلیم امروز را روزه بگیریم و رسول الله صلی الله علیه و آله آنان را عَصَا (سرکشان) نامید. و تا زمان رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله، آنان با این نام، نامیده می شدند

تفسیر البرهان ذیل آیه ی صد و هشتاد و چهار بقره (ترجمه ی قرآن مبین)

بنابراین نباید دلگیر شد اگر سخن حق بعضی از مسلمانان سخن حق را در مورد قرآن باور نکردند که این سخنان را خود حضرت محمد هم که آورنده ی قرآن بود می گفت و بعضی از مسلمانان قبول نمی کردند.

فصل هفتم: نقص و اتمام و جا افتادگی:

نکته ی دیگری که باید در مورد فهم قرآن به آن توجه کرد آن است که در آیات قرآن بعضا جا افتادگی و یا نقص وجود دارد به آن معنا که گاهی شرایط موضوعی مطرح می شود اما نه به طور کامل و کامل آن ممکن است در سوره ای دیگر باشد برای همین نمی توان به صرف آنکه جمله ای را در قرآن می خوانیم که مثلا باید اینگونه وضو گرفت یا مومن کسی است که این دو ویژگی را داشته باشد یا غیره گفت که سخن گفته شده کامل است این نکته را نیز از حضرت علی در بحار الانوار می خوانیم که داریم

بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الایمه الاطهار علیهم السلام - مجلد ۹۰، صفحه ۴

وَ مِنْهُ آيَاتٌ بَعْضُهَا فِي سُورَةٍ وَ تَمَامُهَا فِي سُورَةٍ أُخْرَى

و از آن آیاتی است که مقداری اش در سوره ای و کامل آن در سوره ای دیگر است

نمونه ی آن چنین است که داریم:

سوره ماعون

بسم الله الرحمن الرحيم

أَرَأَيْتَ الَّذِي يَكْتُمُ بِالْإِيمَانِ [1] آیا آن را که روز جزا را دروغ می شمرد دیدی؟ (1)

فَدَلِكِ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ [2] او همان کسی است که یتیم را به اهانت می راند، (2)

وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ [3] و مردم را به طعام دادن به بینوا وانمی دارد. (3)

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ [4] پس وای بر آن نمازگزارانی (4)

الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ [5] که در نماز خود سهل انگارند؛ (5)

الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ [6] آنان که ریا می کنند، (6)

وَيَمْتَعُونَ الْمَاعُونَ [7] و از دادن زکات دریغ می ورزند. (7)

اما این سوره ناقص است و چند جمله اضافه بر توضیح بالا هست و آن در سوره ی انشراح آمده

که داریم (البته در سوره انشراح مطلب به صورت برعکس و از اول به آخر آمده) (آیه های هم رنگ متناظر یکدیگرند)

وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا [21]

إِنَّا الْمُصَلِّينَ [22]

الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ [23]

وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ [24]

لِلسَّائِلِ وَالْمَحْزُومِ [25]

وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ [26]

و آنچه در سوره ماعون ناقص آمده بود در این سوره باز ادامه پیدا می کند که:

وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ [27]

إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ [28]

وَالَّذِينَ هُمْ لِقُرْأَتِهِمْ حَافِظُونَ [29]

و الی آخر

این نکته باز به ما گوشزد می کند که سبک سخن گفتن خدا چگونه است و ممکن است شرایطی را برای ما در سوره ای توضیح دهد که کامل نباشد و ما با عمل به آن گمان کنیم حق مطلب را ادا کرده ایم.

این نکته گواهی بر آن است که قرآن از فرم کلی برای بسط خود استفاده کرده است که نشان دهنده آن است که می توانیم روی آن سیستم حروف پیاده کنیم؛ حتی اگر از قبل درون آن وجود نداشته باشد؛ هرچند شواهد ما نشان می دهد این سیستم از قبل در حروف قرآن وجود دارد.

ظاهراً تمام آنچه من در متشابهات آیات نوشته ام که مثلاً آیه ی فلان از فلان سوره با آیه ی بهمان از بهمان سوره متشابه است به خاطر همین است که قرآن سخن واحدی است که مورد بسط قرار گرفته و به خاطر همین آیاتش با هم متشابهند و این ها همه به خاطر سیستم خودمتشابه حروف ابراهیمی است که معادله حروف را مشخص می کند و جمله را از خودش بسط

ط می دهد در ادامه ی ماعون و معارج در ضحی نیز ما این بسط را مشاهده می کنیم این که ما داریم مثلاً سوره توحید یک سوم قرآن است یا سوره کافرون ربع آن باز ظاهراً به همین دلیل است در اینجا ما در موقعیتی هستیم که برنامه ای دیگر برای کامل کردن علم قرآن تعریف می کنیم و آن اینکه

برنامه فرم کلی

(Primary set program)

چنانچه داریم حمد دو سوم قرآن است و توحید یک سوم و کافرون یک چهارم آن فرم کلی قرآن را به دست آورید به این معنی که جملاتی بنویسید که تمام قرآن را در بر بگیرد و تمام قرآن از بسط آن پدید آید

برای پیدا کردن فرم کلی دو راه داریم که دو زیر برنامه محسوب می شوند یکی آنکه از روی ظاهر فرم کلی را پیدا کنیم چنانچه در مورد ماعون و انشراح داشتیم و کلمات را به جای هم قرار می دادیم و در بقیه سوره ها هم چک می کردیم برنامه دیگر آن است که از روی معنا این کار را انجام دهیم این کار شاید روی قرآن زیاد اصولی به نظر نیاید اما روی انجیل که ما متن اصیلش را نداریم از روی معنا فقط می توانیم کار کنیم مثلاً می گوئیم خار که درخت خردل و گندم را خفه می کند و در حکایت سیزدهم متی هم داریم متشابه است با لهو حدیث که سخن خدای را خفه می کند این جا همان جاست که ما وقتی ظاهری متشابهات را معلوم می کنیم باید وجه شبه را هم داشته باشیم تا به صورت باطنی و در معنا هم بفهمیم چرا آن دو قضیه با هم متشابهند.

برنامه ی دیگری که در ادامه برنامه فرم کلی پیش می آید برنامه ارجاع است و آن اینکه

برنامه ارجاع

تمام آیات قرآن را به فرم کلی آن ارجاع دهید و مشخص کنید هر آیه به کجای فرم کلی قرآن ارجاع می خورد

این برنامه با غایت برای ما مهم است و شاید بتوان گفت برنامه ای مهم تر در دل خود دارد و آن این است:

برنامه فرم بسط و معکوس بسط

مشخص کنید چگونه و تحت چه فرم و الگویی از فرم کلی قرآن آیات قرآن منشعب می شود و

چگونه از یک جمله به کتاب بسط می یابد

این برنامه برای ما مهم است زیرا بازگشایی در نظریه حروف است زیرا ما نمی دانیم حروف چگونه با هم ترکیب می شوند و بی نهایت معنای متفاوت می سازند و اگر این برنامه را انجام دهیم می فهمیم حروف و رابطه هایی که در فرم کلی ضرب میشوند و آیات قرآن را پدید می آورند چه چیزهایی هستند این برنامه مهم است و حتی اگر ما سیستم حروفی در قرآن نداشته باشیم حدس می زنیم با اتمام این برنامه بتوان سیستم حروف برای قرآن بچینیم. کار ما با سیستم حروف آن است که با معانی چندگانه حروف معانی متعدد کلمات را می سازیم حال اگر با بسط فرم کلی قرآن کل قرآن را بسازیم متشابه با برنامه بسط حروف است و از این جهت این برنامه برای هدایت کردن ما در برنامه های نظریه حروف اساسی است. ما فرم کلی قرآن را باید پیدا کنیم و بعد اصول بسط آن از خودش را پیدا کنیم (برنامه بسط معکوس فرم کلی یعنی مشهص کنیم آیا فرم کلی خود بسط یافته از فرمی کلی تر است؟) فرم کلی ضرب در حروف و تابع هایی خاص بسط می یابد آن تابع ها را که پیدا کنیم برلی ما به منزله حروفند زیرا رابطه و حرف قابل تبدیل به همند. مثلا امام و نبی و مومن همان پدر و مادر و فرزندانند و یک حرف ثابت ضرب در سه تایی اول سه تایی دوم را می سازد. حال اگر کتب ابراهیمی مجموعه هایی متشابه با هم باشند که هر مجموعه از ضرب یکی از مجموعه ها در حرفی ثابت پدید بیاید که آن حرف خودش جزو مجموعه ی اول که مورد ضرب آن حرف مشخص قرار می گیرد باشد آنگاه می توان برای چنین سیستم خودمتشابهی یک سیستم حروف قرار داد حتی اگر برای آن از قبل وضع نشده باشد این داستان وقتی امکان پذیر است که ثابت کنیم در مجموعه اولیه که همان فرم کلی خوانده می شود عناصر بسط یافته از خودند یعنی مثلا بین دو حرف ثابت حرفی دیگر وجود دارد که رابطه ی آن با آن دو تا ثابت است و با ضرب مجموعه در آن حرف مجموعه ای جدید پدید می آید که متشابه با مجموعه ی اول است و حداقل یک عنصر مشترک هم بین دو مجموعه وجود دارد برای آنکه معنای حروف قرآن را پیدا کرد یا باید حروف کلمات کاد به هم را در نظر گرفت و از اختلاف آنها معانی حروف را پیدا کرد یا فرم کلی و زیر مجموعه هایش را پیدا کرد و اعضا و بسط هایش را شناخت و بهد آنها حرف نسبت داد. در مورد دوم حتی اگر سیستم حروفی وجود نداشته باشد می توان هر فرم خودمتشابهی را با سیستم حروف نامگذاری کرد و یک سیستم حروف برایش ساخت. مثلا یک راه برای این کار این است که نبی و امام و مومن را هر کدام به ترتیب الف ب ج نامید و تابع و رابطه ای که به پدر مادر فرزند می برد را ع نامید آنگاه پدر مادر فرزند به ترتیب برابر خواهد بود با ع بع جع. این خود یک سیستم حروف کوچک برای شش کلمه است هنگامی که ما این دو مجموعه سه عضوی را متشابه بدانیم و نشان دهیم متشابهند. بنابراین روی هر مجموعه خودمتشابه می توان سیستمی از حروف وضع کرد به این صورت که هر پارت را کا می نامیم و عضو هر زیر مجموعه را با ضرب در کای

آن مجموعه مشخص می کنیم و به این صورت سیستم حروف روی مجموعه های خودمتشابه تعریف می شود البته آنچه ما در قرآن داریم فراتر از این است و هر مجموعه در درون خودش نیز خودمتشابهی دارد و اعضایش رابطه تکراری با هم دارند شرطی که در اینجا لازم است تا ما نشان دهیم با یک سیستم حروف طرف هستیم آن است که وقتی دو مجموعه با هم متشابهند رابطه ی بین دو مجموعه عضوی از یکی از مجموعه ها باشد یعنی کافی نیست نشان دهیم قرآن مجموعه هایی است که با هم نتشابهند بلکه باید نشان دهیم اعضای مجموعه ی اصلی ضرب در مجموعه ی اصلی مجموعه ای متشابه با مجموعه اصلی را ساخته است و بدون این ما نمی توانیم مجموعه ها را با یک و فقط یک مجموعه که همان فرم کلی است بسط دهیم. یعنی اگر می خواهیم نشان دهیم مجموعه الف ب ج با ر م ل متشابه است این به خودی خود یک سیستم حروف را نمی سازد بلکه وقتی می سازد که بگوییم مجموعه الف ب ج د مثلا با ج د ر ل متشابه است نا بتوانیم نشان دهیم مجموعه های فرعی صرفا با مجموعه اصلی قابل ساخت است در غیر این صورت نمی توانیم نشان دهیم تمام قرآن صرفا با مجموعه فرم کلی قابل ساخت است زیرا روابط مجموعه فرم کلی با سایر مجموعه های متشابهش را نداریم به بیان دیگر هر مجموعه ای از متشابهات و هر سیستم خودمتشابه قابل بیان با یک سیستم حروف است اما هر سیستم حروف قابل بیان با مجموعه ای از متشابهات گسسته یا یک سیستم خود متشابه نیست و بعضی روابط آن در این سیستم ها نشان داده نمی شود یعنی هر مجموعه ای از ماشابهات یک سیستم حروف نیست اما هر سیستم حروف مجموعه ای از متشابهات است با این قید که مجموعه ها خود نیز با هم رابطه ای دارند که تحت تشابه از روی عناصر خودشان به دست آمده بنابراین ما سه نوع سیستم داریم

سیستم اول مجموعه هایی متشابهند مانند مجموعه حروف الفبای انگلیسی و بعد یک بار در یک حرف یونانی ضرب میشوند و مجموعه ی دومی می سازند یکبار در یک حرف انگلیسی و مجموعه ی سومی و الی آخر تا اینکه چند مجموعه داریم که با هم متشابهند اما تحت روابط غیر تکراری

یکبار یک مجموعه داریم از حروف الفبا که مجموعه های دیگر از ضرب یک حرف تکراری حاصل کی شود مثلا آر یا دوبار آر سه بار آر و الی آخر آر می تواند عضو مجموعه اصلی یا چیری دیگر باشد که در فرم های فراکتال آر عضوی است از خارج از مجموعه اصلی

و بار دیگر با جایگشت های مختلف از مجموعه اصلی رابطه هایی میسازیم و در مجموعه اصلی ضرب می کنیم این یک فرم پروفراکتال یا سیستم حروف است

بنابراین اگر در قرآن دنبال سیستم حروف می گردیم باید نشان دهیم روابط بین مجموعه ها از

اعضای فرم کلی یا جایگشت های آن است این خود در ادامه حکمی کلی تر می دهد: اگر به دنبال سیستم خودمتشابهی هستیم که روابط بین مجموعه ها از اعضای مجموعه یاصلی یا همان فرم کلی باشد آنگاه ثابت می شود که فرم کلی خود بسط یافته از فرمی کلی تر است زیرا یکی از اعضا با یکدیگر از اعضا متشابه میشود و با اعضای بعد خود رابطه ای پیدا می کند که آن عضو با اعضای بعد خود دارد و فرم کلی را از روی خود بسط می دهد بنابراین شرط لازم و کافی برای برقرار شدن سیستم حروف در یک مجموعه آن است که آن مجموعه قابل تقسیم به مجموعههایی متشابه با فرم کلی باشد به طوریکه فرم کلی خود نیز بسط یافته از فرمی کلی تر باشد.

و برنامه ی دیگری که در ادامه برنامه فرم کلی پیش می آید و زیر برنامه برنامه فرم کلی است برنامه ارجاع فرم کلی به فرم کلی تر است به این معنی که

زیربرنامه فرم کلی

مشخص کنید آیا فرم کلی قرآن خود بسط یافته از جمله یا کلمه ای کوتاه تر است که فرم کلی از آن بسط یافته یا نه و این برنامه را تا نهایت ممکنش پیش ببرید یعنی مشخص کنید که آیا فرم کلی قرآن به یک جمله کلمه حرف یا مفهوم یا کوچکترین ذره سازنده نظریه حروف که شاید همان الف باشد باز می گردد یا نه که مشخص شد که جواب بله است

و اما حال می خواهیم به یکی از بسط های سوره حمد که دو سوم قرآن خوانده شده است پردازیم خواننده توجه کند که آنچه در متشابهات گفتیم و اصل و فرع معنی آیات قرآن ظاهرا بسط همین موضوع است و قرآن سخنی در قالب معادله حروف است که بعد مورد بسط قرار گرفته

طبق آنچه از سوره ماعون در معارج آوردیم نتیجه می گیریم سائل و محروم همان مسکین و یتیمند حال برای آنکه مشخص کنیم کدام مسکین و کدام یتیم است به این تشابه و بسط در سوره های دیگر دقت می کنیم

در سوره ضحی این دو مفهوم به صورت یتیم و سائل آمده اند بنابراین یتیم همان محروم است زیرا در معارج داریم سائل و محروم و چون یتیم همان محروم است پس سائل همان مسکین است پس تا اینجا داریم

سائل برابر با مسکین

یتیم برابر با محروم

و باید گفت سائل همان ضال است زیرا در همان ضحی داریم تو را ضال یافت پس سائل را نران

بناب این نا اینجا داریم

سائل برابر با مسکین برابر با ضال

یتیم برابر با محروم

بسط دیگر این آیات در سوره قلم است که داریم

قُلَّمَا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ

بل نحن محرومون

بنابراین باز این دوتایی را داریم در سوره واقعه نیز داریم

أَنَا لَمَغْرُمُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ

بنابراین مغرم نیز متشابه با سائل مسکین و ضال است بنابراین تا اینجا داریم

سائل برابر با مسکین برابر با ضال برابر با مغرم

و یتیم برابر با محروم

بنابراین آنچه ما در سوره حمد داریم به عنوان ضال در بسیاری از سوره های دیگر نیز مورد بسط قرار گرفته

آنچه ما در سوره ناعون به عنوان تکذیب دین داریم در اصل تکذیب یوم الدین است زیرا در انشراح به جای دین یوم الدین آمده بنابراین بسط آن است و اینگونه خودآموز قرآن ما را به مع نایش راهنمایی می کند و منظور از یوم الدین روز قیامت است که کسی که ایمان ندارد به فقیر کمک نمی کند زیرا اگر ایمان داشت می دانست در آنجا نعمت را بازخواهد یافت

مغضوب همان کسی است که نعمت را خدا به او داده اما او به سائل و یتیم نمی دهد زیرا مغضوب یونس است و در سوره قلم یونس و اصحاب باغ متشابهند

در اینجا مسئله ای به نام معادله حروف مطرح می شود که در نظریه حروف به آن می پردازیم و آن اینکه کلمات و جملات قرآن و سخن درست وقتی با معادلشان نوشته میشوند و ساده می

شوند باید تحت معادله حروف صفر باشند تا سخن سخن درستی باشد مثلا در آیه ی و ما منعنا ان نرسل بالایات الا ان کذب بها الاولون ارسال ظاهرا متشابه با معن است زیرا معن یعنی جاری شدن و گوارایی و معن خودش خلاف منع است و آیه نیز متشابه با معن است و تکذیب همان منع ماعون است چنانچه در سوره ماعون هم داریم بنابراین جمله به این صورت است و ما منعنا ان نمعن بالمعن الا ان منع منها الاولون که جمله ای صفر است و یعنی اگر نعمت را منع کنید نعمت منع می شود و جمله ای بدیهی است و هر دو طرف معادله صفر است برنامه ای که اینجا تعریف میشود این است که

برنامه صفر شدن معادله حروف

آیات قرآن را با متشابهاتشان طوری ساده کنید که معادله حروفشان صفر شود و بدیهی باشد و مشخص شود سخن روح القدس است همچنین فرم کلی قرآن را به معادله حروف ارجاع دهید طوری که معادله حروف فرم کلی قرآن صفر شود و مشخص شود فرم کلی قرآن بدیهی و سخن روح القدس است این همان برنامه معکوس بسط فرم کلی نیز هست یعنی فرم کلی چگونه از صفر یا همان عنصر همانی بسط یافته است.

زیرا روح القدس در سفر یتزیرا همان الف یا عنصر همانی یا صفر است در اصل خدا و روح القدس سخن صفر نازل می کنند و هر سخن صفری سخنی از روح القدس و به منزله ی وحی است و این سخنان تماما وقتی ساده می شوند بدیهی اند

در اصل فرضیه کلی ما این است

فرضیه کلی:

الف یا همان عنصر همانی بسط پیدا کرده و فرم کلی را پدید آورده و فرم کلی بسط پیدا کرده و قرآن را پدید آورده.

همچنین کاری که خدا در این جهان می کند کار صفر است و بدیهی مثلا داریم ما یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم که معنایش این است تغییر نمی کنید الا آنکه تغییر کنید و تغییر کنید اول در کتب مذهبی با آنکه امری بدیهی است را فعل خدا می دانیم در اینکه آیا خدا کار غیر صفر هم می کند سوال است

در اصل در اینجا و ما منعنا ان نرسل بالایات الا ان کذب بها الاولون آیه ای متشابه با و ما یغیر ما بقوم الا یغیروا ما بانفسهم است

برنامه چستی سوره:

یک برنامه دیگر که در اینجا مطرح می کنیم این است که چنانچه دیدیم که مثلا کافرون ربع قرآن است مشخص کنید که آیا سوره ها الگوی مشخصی برای آغاز و اتمام دارند؟ یعنی مثلا ماعون چرا ادامه نیافته است؟ و تحدید کننده ی سوره چیست. آیا می توانستیم سوره هایی بیش از سوره های حاضر در قرآن نیز داشته باشیم؟

References:

- 1: The Quran, Translated by Sam Gerrans, Available at <https://reader.quranite.com/>
 - 2: The Fractal Geometry of Nature, Benoit B. Mandelbrot, W H Freeman and Co, 1983
 - 3: Bible, King James Version, From Quick Bible App @ www.bibleforandroid.com
 - 4: The Sepher Yetzirah, Translated by Wm. Wynn Westcott, Holmes Publishing Group, first publish 1887
 - 5: Letter Theory, Creating and Describing Mathematical Axioms of a System for Letters which Creates Most Simplified Language with Provable Sentences, Iman Mosleh, 2023, Available at: <https://vixra.org/abs/2307.0071>
 - 6: مجلسی محمد باقر بن محمد تقی، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الایمه الاطهار علیهم السلام، بیروت دار احیاء التراث العربی، ۱۳۶۰
- Available at <http://www.ghbook.ir/book>
- 7: احتجاج علی اهل اللجاج، ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، مترجم بهراد جعفری، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱
- Available at <http://www.ghbook.ir/book>
- 8: اصول کافی،
 - 9: البرهان فی تفسیر القرآن، هاشم بحرانی، From www.mobinmobile.com
- By Iman Mosleh son of Ebrahim Mosleh 1369 (Nov1990) Shiraz.